



رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

سال دوم - شماره ۵۵
پنجاه و سه آذرماه ۱۳۵۹
شماره ۲۵ - ربیعال

در این شماره:

● جنگ بین دو جناح حاکم

و مسأله آزادی

● نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت پنجم: اکونومیسم، اراده گرایی و تجربیات تاریخی

● انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت آخر: ریگان و سیاستهای آینده

● بررسی کتاب: "بگذار سخن بگویم"

کتابی درباره یک شخص، یک طبقه، یک کشور

● چند پاسخ...

● اگر این تفتیش عقاید نیست پس چیست؟

● ۱۶ آذر، روز دانشجو

جنگ بین دو جناح حاکم و مسئله آزادی

و تعلیم می‌خواهیم پیش برویم که نمیشود، با عصا و چماق بخواهیم بجنگیم نمیشود. واقعاً با مشیت بخواهیم بجنگیم و دست‌خالی و فقط طبل میان تهی باشیم و شعار بدهیم نمیشود... ((ما به)) خلبانی که فانتوم را به پرواز در می‌آورد و در آسمانها می‌غرد و بر دشمنان می‌تازد ((احتیاج داریم)). ما باید با فانتوم برویم تا آنها را بترسانیم... ما فانتوم می‌خواهیم بلکه بالا تر از فانتوم، سلاحهای دیگری می‌خواهیم تا بتوانیم در جنگها پیروز شویم.

(کیهان، ۱۹ آبان ۵۹ - تاکیدها از ماست) آیت الله اشراقی که تا دیروز یک مکتبی صدرمد بود، یکمرتبه فریاد میکشد:

"ما متخصص می‌خواهیم، متخصص در همه چیز." (همانجا)

براستی چه شده که این چنین بقول نیمه آب در خوابگاه مورچگان افتاده است؟ صادق قطب‌زاده، یکی از منفورترین چهره‌های دو سال اخیر، دوست دیرین زهرا خانم و بنیانگذار اختناق و سانسور در صدا و سیما جمهوری اسلامی، خود را "دشمن" اختناق و سانسور در صدا و سیما جمهوری اسلامی معرفی میکند و میکوشد که از خود یک چهره ملی بسازد و یکمرتبه "مبارز کهنه‌کار" (سرمقاله‌ی کیهان بقلم دا ماد دکتر یزدی) و "آزادیخواه" میشود.

بازرگان که هیچگاه کوچکترین فرصت برای حمله به نیروهای انقلابی و تحقیر و توهین به زحمتکشان را از دست نمیدهد، کسیکه حتی در زمان نخست‌وزیریش یک "جاقوی بی تیغه" بود، یکمرتبه سکوت چندین ماهه را می‌شکند و در مقالات روزنامه‌ی میزان تحت عنوان "مگر اختناق شاخ و دم دارد"، بدفاع از آزادی سر می‌خیزد و بجای داستانهای با مزه‌ی ملانصرالدین ناله‌های پر سوز و گداز در مدح آزادی و درم اختناق می‌سراید.

بنی صدر که تا دیروز شمیر را از روبروسته بود و می‌خواست "خانه به خانه" بگوید و پس از کشتار وحشیانه‌ی دانشگاهها، "روز استقرار حاکمیت دولت" را در دانشگاه تهران جشن گرفت، همین بنی صدر که بعنوان فرماندهی کل قوا فرمان بمباران کردستان را می‌سداد، اکنون کلاه خود و لباس جنگی را (تمشال بنی صدر را در لباس رزمی که در روزنامه‌ها چاپ شد بخاطر دارید؟) در یکی از شهرهای خوزستان بجا گذاشت و با کت و شلوار مرتب و موی بدقت شانه کرده، در میدان آزادی و در حسینیه‌ی ارشاد، در رثای آزادی و دردم‌سانسور

این روزها جدال بین دو جناح حاکمیت به اوج خود رسیده، به جنگ "سرنوشت‌سازی" تبدیل شده است. این جنگ، قبل از جنگ بین دولتهای ایران و عراق شروع شده بود و لسی با آغاز و ادامه‌ی جنگ بین دو دولت، ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است. تا جاییکه در روزهای اخیر، جنگ بین حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر، جنگ بین دولتهای ایران و عراق را نه تنها در تیتراهای درشت روزنامه‌های رسمی بلکه در صحنه‌ی واقعی نیز تحت الشعاع قرار داده است. تبلور خارجی جنگ جناحهای حاکمیت با مساله‌ی "مکتب" و "تخصص" و پساً تقابل دو نوع تلقی در بازسازی سرمایه‌داری، ملموس گردید. مکتبیون معتقدند که میتوان در خدمت سرمایه‌داری قرار داشت و پساً امپریالیسم سازش کرد و در عین حال، مکتبی باقی ماند. طرفداران تخصص و بازسازی سریع سرمایه‌داری جواب میدهند: شما پساً دروغ می‌گویید و یا نمی‌فهمید و یا ایمن دروغ و نفهمی، هم ما را نابود میکنید و هم خودتان را. زیرا که سرمایه‌داری آسیب‌دیده را با موعظه‌های یک مشت آخوند با عمامه و یا بدون عمامه و در هر حال بیسواد، نمیتوان نجات داد. برای بازسازی سریع سرمایه‌داری به بهترین مغزها و تخصص‌های بورژوازی نیازمندیم.

حزب جمهوری اسلامی در این زمینه جنگ مطلوبه‌ای را دنبال میکند. زیرا اگر قرار باشد که سرمایه‌داری بازسازی شود دگمهای مکتبی حزب جمهوری اسلامی باید تا بیشترین حد ممکن سائیده شود. حل مساله‌ی کروگانها و بویژه جنگ دولتهای ایسران و عراق، بزرگترین ضربات را به توهمات مکتبی حزب جمهوری اسلامی وارد کرده و مساله‌ی "تخصص" را در دستور روز قرار داده است. حجت الاسلام معادیخواه در مجلس تسواری اسلامی اخطار میکند:

"کسانیکه روی تکنیک و تخصص تکیه میکنند در خط امریکا هستند."

(کیهان ۱۴ آبان ۵۹)

بمضاف یک حجت الاسلام باید یک آیت الله فرستاد و آنهم نه هر آیت الله زبونی، بلکه آیت اللهی که در ضمن داماد "امام امت" باشد، مانند کسیکه تا همین چند وقت پیش خود یکی از پیشتازان "رسالت مکتبی" بود و تمساک ما موریتهای مهم مکتبی با او واگذار میشد (مثلاً اخراج نزیه لیبرال از شرکت نفست و اجبار زنان به "پوشش اسلامی" در ادارات و غیره). آیت الله اشراقی در جواب حجت الاسلام معادیخواه چنین می‌گوید:

"ما این جنگ ((ایران و عراق)) را چگو می‌خواهیم برگزار کنیم؟ با تسبیح

و اختناق و تمدد زندانهای غیرقانونی و شکنجه ها، چه سخنان پرشوری که نگفت.

بدنبال این سخنرانی های بنی صدر، حضرات آیات بهشتی و موسوی اردبیلی و قدوسی، سراسیمه خود را به "بیت امام امت رساندند، در این جلسه چه بحثهایی پیش آمد و احتمالاً چه قرار و مدارهایی گذاشته شد، ما چیزی نمیدانیم. چیزی که احتمالاً هیجان سه آیت - الله را برکام فرونشاند یادآوری یک نکته - از طرف آیت الله خمینی بود: ارتش تحت نظر آخوندها نخواهد جنگید.

بهر حال، آیت الله بهشتی بهنگام خروج از حسینیه جماران به خبرنگار رادیو و تلویزیون گفت:

"امام فرمودند در زمینه مسائل اخیر مطلقاً سکوت کنیم.

و روز بعد، در سخنرانی خود در بازار تهران اعلام داشت:

"تا آنجا که ضرورت ایجاب کند و امام امت نخواهد شعار من و یاران همفکر من یک شعار است: سکوت".

علیرغم پاسخ "دیهلماتیک" آیت الله بهشتی، جنگ بین دو جناح حاکمیت (در کنار جنگ ایران و عراق)، شدت هر چه تمامتر همچنان ادامه دارد و مرحله ای رسیده است که نمیتوان بهمین شکل کنونی برای مدتی طولانی ادامه پیدا کند و باید بنفع یکی از دو جناح هیات حاکمه، خاتمه یابد. این جنگ دو جناح (در کنار جنگ ایران و عراق)، یک جنگ سر - نوشت ساز برای هر دو جناح هیات حاکمه است. دیگر نمیتوان مانند بیست ماه گذشته، پشت در اتاقهای دربسته، با پا درمیانی آیت الله خمینی و آیت الله زاده سیداحمد خمینی، آنرا موقتاً خاموش کرد، و دیگر نمیتوان به امامزاده هایی مانند "وحدت کلمه" و "میثاق وحدت" و غیره دخیل بست. دیگر از التماسها و نق زدنهای عجز و لایه های بازرگان و "پیش بینی های علمی" بنی صدر، کاری ساخته نیست. امروز گارد به استخوان بخش عاقل هیئات حاکمه و طرفداران بازسازی سریع سرمایه داری رسیده است. آنها بخوبی میبینند که مرتب دویدن بطرف خانه ای آیت الله خمینی و حتی واسطه قرار دادن برادر و داماد و پسر و نوه امام، هیچ فایده ای ندارد. و از این نظر است که پادروهای دیروز ولایت فقیه، بنوعی با غی می شوند و علیرغم منع صریح آیت الله خمینی مبنی بر عدم ایراد سخنرانیهای غیر مذهبی در روزهای تاسوعا و عاشورا، دفتر ریاست جمهوری ایراد سخنرانی از قبل اعلام شده در میدان آزادی را تا شنبه میگذرانند و بنی صدر در روز عاشورا، مانند روز ۱۷ شهریور، "مسایل را با مردم در میان" میگذارد و بجای درخواست رهنمود از "امام امت"، "مسئردم را به حکمیت" میطلبد.



جدال بین دو جناح حاکمیت، در مقابل چشمان ما و توده های میلیونی با شدت هر چه

تمامتر ادامه دارد. نمیتوان اشرا انگسار کرد، نادیده گرفت و با یکبار دیگر بی -

تفاوت از کنارش رد شد. نیروهای چپ در مقابل این پدیده چه موضعی دارند؟ وظیفه ای کمونیستها در قبال آن چه باید باشد؟ آیا باید از تضاد دو جناح حاکمیت در جهت منافع زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر بهره برداری کرد. آیا باید تماشاگر این صحنه باشیم و (بعدها، "مفسران") نه حداقل یکمدهزار نفری که در روز تاسوعا برای سخنرانی آیت الله بهشتی در چمن دانشگاه جمع شدند دروغ است و نه حداقل یک میلیون نفری که روز عاشورا برای سخنرانی بنی صدر در میدان آزادی، بنا بر این در مقابل جو شدیدا ضد آخوندی حاکم بر جامعه و بی لیاقتی، حماقت ها و سرکوب وحشیانه آخوندهای حاکم، آیا باید یکسره پدای من بورژوازی پناه برد در حالیکه میدانیم که بورژوازی (بدلیل تاریخی) ناقص الخلقه ای ایران، سرنوشتی جز سرسپردگی و وابستگی به امپریالیسم نخواهد داشت. آیا باید یکسره شعار آزادیخواهانه بنی صدرها، قطب زاده ها و یزدی ها را که تا همین چند وقت پیش نوچه های "امام امت" و پادوهای ولایت فقیه (یعنی نفی و قبیحانه ای حاکمیت مردم بر سرنوشت خود) بودند، باور کرد؟ آیا وعده های پی در پی آیت الله خمینی در سرکوب نیروهای انقلابی و بویژه پیام ۸ مهر ۵۹ او مبنی بر اینکه: "اگر دولت ایران یک روزی بخواهد شر آنها را بکند با یک پیورش همه آنها را از بین میبرد.

را از بین میبرد.

(اطلاعات ۹ مهر)

باید شوخی تلقی کرد و با توجه به شناختی که از درنده خوئی و وحشیگری با زوان مسلح رسمی حزب جمهوری اسلامی (پاسداران و کمیته ها) داریم و با توجه به اطلاعاتی که در زمینه های تعقیب، شناسایی، تهیه لیست سیاه و نیز در زمینه های تعلیم و تربیت مخفیاتی باندهای فاشیستی مسلح از طرف حزب جمهوری اسلامی در دست است و حتی سازمان دهندگان و مربیان آنها را بنام می شناسیم، آیا نباید چشم انداز باز هم تیره تری را که پیروزی حزب جمهوری اسلامی و مطلق العنان شدن این حزب ترسیم میکند، جدی گرفت؟ بعد از قیام بهمن ماه، بکرات فرصتهای مناسبی (از جمله در وقت آذربایجان در آذر ماه ۵۸) پیش آمد که نیروهای چپ و دموکرات میتوانستند و میبایستند از تضادهای جناحهای حاکم و جناح بورژوازی خارج از حاکمیت، در جهت منافع زحمتکشان بهره برداری کرده، در تعمیق این تضادها میکوشیدند ولی حزب جمهوری اسلامی با جمعی مارکسیستی - تنفیر سفارت و "مبارزه ای ضد امپریالیستی" خود چنان نیروهای "چپ" و دموکرات را مسحور کرده بود که اینها (فدائیان، مجاهدین و غیره) کاسه ای از آش داغتر شدند و بیاری حزب جمهوری اسلامی و ارتجاع حاکم شتافتند. ما از جمله

بقیه در صف ۱۷

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه داران

نقدی بر نظرات سازمان پیکار

اکنون میسم، اراده گرائی و تجربیات تاریخی

در شماره های پیش غیر علمی بودن اظهارات "پیکار" را در رابطه با ساختمان سوسیالیسم، مسایل شوروی و چین و "سوسیال امپریالیسم" بطریقی که "پیکار" وبگفته ی آن "م-ل های جهان" ارائه میدهند نشان دادیم. در اظهارات "پیکار" نه یک کلمه تحلیل و استدلال، بلکه انبوهی از اظهارات بی پایه، متناقض و غیر علمی وجود داشت که نشان میداد "پیکار" خود به آنچه میگوید اعتقاد ندارد و صرفاً بخاطر مسایل "سیاسی" و محظورات سازمانی مواضعی را اتخاذ میکند و بعد سنی در توجیه آنها مینماید و از این عهده ی اینکار هم بر نمیآید. و از این نادرست تر میکوشد که این روش غیر علمی را قبال تشویریک بپوشاند و شیور را از سر گشادش بزند. و باز از این بدتر اینکه به سازمانهایی که چنین نمیکند و میکوشند تا نسنجیده سخن نگویند، با شیوه ی اتهام زنی و برخوردی ضد علمی و غیر رفیقانه مواجهه میشود و آنها را جزء فرقه های شبه تروتسکیست و شکاکین و غیره میگذارد و گریبان خود راها شده فرض میکند.

و بالاخره ما شماره های مختلف "پیکار" را در مقابل هم قرار دادیم و نشان دادیم که "پیکار" بر حسب مصلحت هر زمان چپسوزی میگوید و پاره های مسایل را نیز تا به آخر نمیکوید چون بی پایه بودن احکامش عریبان میشود، و بنا بر این بجای کمک به خواننده، و بجای کوشش در روشن کردن مسایل جنبه ی کمونیستی، خواننده را گیج تر کرده و احیاناً فریب داده و به نازل ماندن سطح رشد و

آگاهی سوسیالیستی کمک میکند. البته این سؤال همواره مطرح است که چرا عده ای مدعی کمونیسم که مبارز هم هستند چنین میکنند. شاید دلیل مستقیم این باشد که اینان هراس دارند که اگر سطح شیور و آگاهی عناصر چپ بالا رود، سهولت بدنبال سازمانهایی از قبیل آنها نخواهند رفت. "وظایفی" که این قبیل سازمانها برای هواداران و اعضاء خود قایل هستند، وظایفی نیست که بحد بالایی از آگاهی سوسیالیستی نیاز داشته باشد. همانقدر که فرد خود را کمونیست بداند و در مورد مسایل سیاسی نیز موضع داشته باشد یا تصور کند که موضع دارد برای آنها کافی است. برای چنین افرادی لاجرم سازمان باید ستاره ی راهنما باشد. همه چیز را بداند. هر معضلی را بگشاید. "شکاکا" نباشد. مواضع پیچیده نداشته باشد. همه چیز را بحدی که بتوان بصورت شعار در آورد ساده کند و خلاصه رازی نباشد که ناگشوده باقی گذارد.

برای پاره های از انسانها، مساله ی گریز از آزادی، امر شناخته شده ایست. مساله ی "تشکیلات" و "سازمان" برای انسانهایی که از آزادی میگریزند، نه بعنوان محملی برای اعمال اراده ی جمعی، برای حرکت نظام دار و تمرکز نیرو و برای مقابله، دفاع و تهاجم نسبت به دشمن، بلکه بعنوان مفری برای نجات جان فرسوده است. برای پاره های از آنها تصمیم گیری و قایم بالذات بودن عذاب الیمی است که نمیتواند تحمل شود. باید انسان اختیار اندیشه و عمل در دست رهبران،

پیش‌بینی‌ها بصورت واقعیت در آمده است. در مورد "پیکار" نیز- و نه تنها پیکار بلکه هر سازمانی که بکوشد شیوهی برخورد غیر علمی، عوام‌فریبانه و سرسری را جانشین مشی کمونیستی کند- بهمان قاطعیت اظهار می‌داریم که بهمان سرنوشت دچار خواهد شد. یک کمونیست و یا یک سازمان کمونیست حقیق و وظیفه دارد که آنچه را که بدان معتقد است تبلیغ و ترویج کند. اما زمانیکه ضرورت تبلیغ و ترویج چنان حادث شود که حتی چیزهای را که بدان معتقد نیست ابراز دارد، زمانی که برای راضی نگاها داشتن گریزندگیان از آزادی، جوابهای از پیش آماده شده را از آستین بیرون بکشد، سرنوشت و عاقبتی بجز سقوط کامل نخواهد داشت. چنین سازمانهایی یا ناگهان دگرگون میشوند- و در حقیقت واقعیت آنها پرده استتاریشان را میدرد- و یا اینکه بقول "پیکار" با "نفوذ، رخنه و لانه کردن" مرتدین و منحرفین و... به مواضعی کاملاً مغایر با مواضع قبلی میرسند. هنگامیکه اصل نه بر پایهی آگاهی و درک بلکه پیروی از مجتهد و رهبر و "سازمان" گذاشته شده باشد، تمنای عاقبت نمیتوان داشت.



در نوشته‌های گذشته و نیز در صفحات پیش در ضمن نقد نظرات پیکار، پاره‌ای از نظرات خود را پیرامون مسایل مطروحه بیان داشتیم، اما لازم می‌بینیم در خاتمه‌ی این بخش از بحث نظرات "پیکار" بطور مجمل نظری به پاره‌ای از نکات بیندازیم. با اینهمه بجاست که گفته شود که بزودی نوشته‌هایی که حاصل تحقیقات و بررسی‌های جنبش کمونیستی جهان پیرامون برخی از این مسایل است در جزواتی از طرف ما انتشار خارجی خواهد یافت مطمئن هستیم که این نوشته‌ها به ارتقاء سطح بحث و پولمیک و مطرود کردن روشهای عوام‌فریبانه و ضد علمی کمک خواهند کرد.



بجز رویزونیستها که معتقدند جامعهای

آموزگاران، نوابغ و سازمانها گذارده شود تا آنان راه رستگاری را بیابند و بنمایانند. در این مسیر، فرد گریزان از آزادی از هیچ گونه "جانفشانی و فداکاری" در خدمت این نجات‌دهنده‌ی خویش دریغ نمیکند زیرا که خود را در این وجود چنان مستحیل کرده که قبل از فنای جسمی هم نابود شده است. این امر را در گذشته بوضوح بیشتری در مورد عده‌ی کثیری از اعضاء و هواداران سچفا دیدیم و با شگفتی ناظر حرکات نوسانی آنها بدنبال نوسانات رهبری بودیم. پس از آنکه سچفا (اکثریت) عملاً از جرگه‌ی سازمانهای چپ خارج شد، "پیکار" که بجای ناراحتی از این مساله، خود را غرق در رویای جانشین سچفا شدن کرده است، بجای عبرت از آن سرنوشت، دقیقاً پنا را بر جای پای سچفا گذاشته و همین رابطه را میان خود و هواداران خود و میان خود و سایر سازمانها جستجو میکند. غافل از آنکه تکرار تجربه‌ی گذشته، نه تنها مبتذل کسه مضحک است. غافل از آنکه تجربه‌ی سچفا با همه‌ی تلخی، درسی بود برای همه و حتی فنانایک ترین پیروان آنها. ممکن است اثر این تجربه در مورد عده‌ای تا آن حد نبوده باشد که منجر به تجدید تصمیم شود ولی مسلم است که بهر حال آثاری در شعور آگاه یا ناخود آگاه فرد عناصر چپ و از آن مهم‌تر در شعور جمعی چپ خواهد گذارد. رهبری "پیکار" اگر از این تجربه نیاآموزد و تصور کند که میتواند ابتدا با بسیج عصباننده‌ترین عناصر، سازمان خود را گسترش دهد و بعد به یمن جبه و هیکل خود سازمانهای دیگر را مرعوب کند، سخاست اشتباه میکند. در این صورت بوضوح و اطمینان کامل می‌گوییم که این سازمان نیز سرنوشتی بجز سرنوشت جزب‌توده و سچفا نخواهد داشت. زمانی که ما این سخن را در مورد سچفا گفتیم عده‌ای آنرا حمل بر توهین کردند، و زمانی که آنها را علیرغم نعل وارون چپ زدنهاشان "پیروان نوین خط امام" خواندیم ابروها کمی درهم رفت. امروزه این

شوروی جامعه‌ای سوسیالیستی است و به ——— سرمایه‌داران که همین نظر را ارائه می‌دهند (تا بدین ترتیب ایده‌ی سوسیالیسم را بکوبند) هیچ نیرویی شوروی را تجسم سوسیالیسم نمی‌پندارد. در این میان چپ واقعی، یعنی نیرویی که می‌خواهد استثمار را در هر شکل و شمایل براندازد در مقابل تصمیمی مهم قرار دارد، و چگونگی این تصمیم است که هم برداشت او را از سوسیالیسم نشان می‌دهد و هم با شیخ راه مبارزه‌ی او را. محتوا و شکل مبارزه بستگی به برداشت از سوسیالیسم دارد. وابسته به این است که از مبارزه چه می‌خواهیم. ما جامعه‌ی شوروی را جامعه‌ای سوسیالیستی نمی‌دانیم. سوسیالیسم "مستقر در یک جامعه"، آنچیزی نیست که در شوروی می‌بینیم. طبقه‌ی کارگر در قدرت سیاسی نیست. این طبقه تعیین کننده‌ی چندی و جونی تولید نیست. بر سرنوشت محصول سیادت ندارد. کارگران در واحد تولید، آقای خود نیستند. آنها در مناسباتی قرار دارند شبیه مزدوری. کسانی بجز آنها، در ایجاد و گسترش صنایع، در نحوه‌ی گسترش آنها، تصمیم می‌گیرند. کارگران در این مؤسسات حقوق پکیر هستند. استخدام میشوند، مزدی دریافت میکنند (که بخشی از محصول کار آنهاست) و اگر کارفرما نپسندید اخراج میشوند. مدیران و گسرد ——— اندکان واحد تولید را آنها تعیین نمی‌کنند آنها از "بالا" منصوب میشوند. آنها تصمیم می‌گیرند چه کارگری ببرد می‌خورد، چه کارگری باید اضافه حقوق بگیرد و کدام یک بایستند اخراج شود. سلسله مراتب از فوق به ذیل، دقیقاً عکس آنچه که سوسیالیسم مبلغ آنست. همه‌ی سبایل اجتماعی توسط قشری ——— طبقه‌ای (و بحث اینکه قشر، طبقه است می‌باید برای بعد) — بنام بوروکراتها تصمیم گیری و حل و فصل می‌شود. کسانی که موقعیتشان در پروهی تولید، نه رابطه‌شان با وسایل تولید، نه سهمی که از ثروت اجتماعی می‌برند و نه نحوه‌ی تمایز این سهم توسط

آنها کوچکترین اشتراکی با طبقه‌ی کارگر ندارد و این خصوصیات چنانکه میدانیم خصوصیات سیاسی است که طبقات را از هم متمایز میکند. یک مدیر کارخانه، یک بوروکرات، تصمیم گیرنده، و بالاخره یک عالی‌مقام کرملین نشان در هیچ یک از موارد فوق نقطه‌ی اشتراکی با طبقه‌ی کارگر ندارند. اینجا هر که هستند — و از این لحاظ تفاوتی نمی‌کنند که فشرند یا طبقه‌ی بخش ممتازی هستند. دنیای خود را دارند.

هنگامیکه طبقه‌ی کارگر شوروی اشتیاق کرد، هنگامیکه پس از انقلاب اکتبر برآمدن سوسیالیسم بشارت داده میشد، هر چه بسود جامعه‌ی کنونی شوروی مد نظر نبود. مشاغل کنونی طی یک دوران طولانی بر تلاطم، تحت اثر ایطی که پاره‌ای قابل پیش‌بینی و پاره‌ای غیر قابل پیش‌بینی بودند، شکل گرفت. کوششهای ارزنده جهت سازمان سوسیالیسم، همراه با اشتباهات کمرشکن در برداشت و متحقق کردن ایده‌ی سوسیالیسم — بهتر بگوییم در تسهیل بر آمدن تاریخی آن — کار را به اینجا کشانده می‌بینیم. تحکیم روابط غیر سوسیالیستی، سرمایه‌داری است و یا صورت‌بندی جدید، باز بحث جداگانه است.

از جانب دیگر به چین می‌نگریم. از لحاظ استقرار مناسبات سوسیالیستی، تراژدی دیگری در مقابل چشم ماست. و این تجربه نیز ——— علیرغم کوششهای ارزنده‌ی بسیار و ——— اشتباهات کمرشکن دیگر، محتاج بررسی و تحقیق و آموزش کمونیستاست. در تجربه‌ی بزرگ و تعدادی تجربه‌های کوچکتر. اگر از اینها نیاآموزیم از چه توانیم آموخت.

نگفته پیدا است که این تجارب عمدتاً از استقرار سوسیالیسم در کشورهای عقب‌مانده بوده‌اند و بنابراین از هم اکنون پیدا است که بجز بخشی از آنها که جهانشمولند، بخش عمده‌ای و شاید بتوان گفت تعیین کننده‌ای مربوط باین کشورها هستند. مشکلات و مسائلی که فرا راه ساختمان سوسیالیسم در این کشورها قرار دارد و آموزشهایی که در مقابله

ما ختمان سوسیالیسم را فراهم میگردانیم پس باید به سرمایه‌داری کمک کرد که نیروهای مولد را رشد دهد.

هر حرکت طبقه کارگر که جلو این رشد ممتور را بگیرد (مانند اعتصابات شکننده) مضرود است. و بر عکس، در نقاطی که نیروهای مولده رشد یافته‌اند، اعتصابات کارگری به تنهایی زمینه‌ی سیادت طبقه کارگر را فراهم می‌آورد....

بنابراین، این نوع اکونومیسم بسیار مستقیماً بیان نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در درون جنبش طبقه کارگر بود (دنبال‌روی طبقه کارگر از بورژوازی به امید رشد نیروهای مولده) و یا بر عکس، بدلیل تاکید مطلق بر عنصر اقتصادی - دترمینیسم اقتصادی - بهمان پرتگاه می‌افتاد. پیاد داشته باشیم که دترمینیسم اقتصادی، صرفاً یک جلدیه از ماتریالیسم مکانیکی است. و ماتریالیسم مکانیکی در تحلیل نهایی با تکیه بر علت نهایی بدامان ایده‌آلیسم می‌افتد. این نوع اکونومیستها - یعنی کسانی که مبارزه اقتصادی را از مبارزه سیاسی تفکیک می‌کردند و تصور می‌کردند که بنوانند بدین طریق سیادت طبقه کارگر را تثبیت کنند - هنوز هم غرق در رویای برآورده نشده، در درون اتحادیه‌های کارگری غیر سیاسی تقلا می‌کنند، شریذیونیونیستها.

اما خاصیت اکونومیسم، مانند بسیاری دیگر از گرایشهای انحرافی این است که بسا افشاء پاره‌ای از اشکال، به شکلی دیگر - شکل در ابتدا نا آشنا - در می‌آید. و این بدین است که در تجربه‌ی شوروی آنرا مشاهده می‌کنیم.

عقب ماندگی

روسیه‌ی تزاری جامعه‌ای عقب افتاده بود. این عقب‌افتادگی از لحاظ متعدد و بویژه از دو جهت - که مرتبط با یکدیگر نیز هستند - مشکلات ویژه‌ای در راه ساختمان سوسیالیسم بوجود می‌آورد.

با آنها میتوان بدست آورد و این گمابینکه میدانیم نه بخاطر مرور و تفسیر تاریخی بلکه بعنوان یافتن ملاک‌ها و رهنمودهای جدید است.

اینرا نیز میدانیم که درسی را که پاره‌ای از افراد و نیروها از این تجارب می‌گیرند با آموزشهایی که ما از آنها بدست می‌آوریم متفاوت است. آنها چنین می‌پندارند که گذار از یک دوران تاریخی بزرگ، یک تحول اجتماعی عظیم، و یا بنیادی ترین انقلاب تاریخی یعنی احیاء جامعه‌ی طبقه‌ای در یک مدت کوتاه میسر است. آموزش آنها از شکست ایسن تجارب آموزش منقذی است. "سوسیالیسم اتوپی است". "سوسیالیسم در جوامع عقب افتاده غیر مقدور است" و نظایر آن. در ایسن نوشته روی سخن با کسانی که آگاهانه و صراحتاً چنین می‌گویند نیست. ما در دفتر "انفلسلات دموکراتیک یا سوسیالیستی" در مورد ایسن گرایش سخن گفته‌ایم. اما آموختن از تجارب چین و شوروی این فایده را دارد که نظرات و تفسیرهایی که همین دعاوی را بطور نا آگاهانه و یا غیر مصرح در خود دارند بشناسیم. شناختن اکونومیسم، ماتریالیسم اقتصادی، و ایضا شناختن اراده‌گرایی و ایده‌آلیسم مکانیکی.

اکونومیسم پیچیده

اکونومیسم آن گونه تفسیر از مارکسیسم است که آنرا تنزل میدهد بیک تئوری اقتصادی. اقتصاد همه‌ی تغییرات اجتماعی را توضیح میدهد. اقتصاد همه چیز را تعیین می‌کند. دترمینیسم اقتصادی.

این گرایش انحرافی در شکل آشنا و قدیمی خود اکنون در میان کمونیستها کمتر حامی دارد. کسانی که در زمان لنین و قبل از او مبلغ این نظر بودند در ابتدا بطور ضمنی و بالاخره بطور واضح حامی سرمایه‌داری شدند. بنظر آنها سرمایه‌داری نیروهای مولد را بطور سریع رشد میداد و این امر زمینه‌ی

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

دلیل تئوریک وجود ندارد که در یک جامعه عقب مانده طبقه کارگر نتواند قدرت سیاسی را کسب کند و آغاز ساختن روابط سوسیالیستی را با رشد نیروهای مولده همراه سازد. ما این مساله را مشروحا در همان دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" مورد بحث قرار داده ایم و دلایل مخالفین را رد کرده ایم. در این نوشته از آنجا که روی سخن با کسانی است که اصول لنینیسم را لااقل بصورت ظاهری قبول دارند ما از تکرار آن دلایل صرف نظر میکنیم. اکنون بحث با کسانی است که مساله را بظاهر قبول دارند.

در این مورد در جامعه عقب افتاده ای که انقلاب سوسیالیستی بوقوع پیوسته است مشکلات مرتبه زیر وجود دارند.

- ۱- سطح نازل رشد وسایل تولید و تکنیک
- ۲- سطح نازل کمیت و کیفیت (نسبی) آگاهی طبقه کارگر و اجتماع ملی الاصول
- ۳- وجود طبقه دهقان وسیع

بیماری دیگر در چنین جامعه ای، تکنیک عقب افتاده است، وسایل تولیدناکافی و فیز مدرن هستند، انسانهایی که با این وسایل کار میکنند هنوز با اندازه های کافسی از نظر تکنیکی پیشرفته نیستند، آگاهی طبقاتی بهمین نسبت بهند اعتلا خود نرسیده است. آگاهی سوسیالیستی علی الاصول نادر و نازل است، سطح فرهنگی اجتماعی پائین است، طبقه دهقان وسیع است. بخش مهمی از این طبقه تحت مناسبات ماقبل سرمایه داری قرار دارد. لایه بندی دهقانان کامل نشده و این طبقه هنوز تحت توهمات کهن خود مالکیت خصوصی بر قطعه زمین - قرار دارد و... در مقابل این انبوه عظیم مشکلات راه و بیراهه های متعددی خود را ارائه میدهند. آنچه در شوری تعقیب شد بیراهه های بود که سرانجامش اکنون در مقابل ماست.

دترمینیزم اقتصادی در شوری بدینگونه ظاهر شد که راه حل کلیه ای

۱- سطح نازل رشد نیروهای مولده و نیروهای مولده شامل وسایل تولید و انسان است. در روسیه تزاری هم وسایل تولید در درجه ای نازلی از رشد قرار داشتند و هم طبقه کارگر از نظر کمیت و کیفیت در بهترین شکل ممکن نبودند. در اینجا با آنکه بخش نسبتا مهمی از طبقه کارگر دلایل مختلف از آگاهی بیشتری از آنچه سنا تصور میشد برخوردار بودند (و توضیح این مساله توسط لنین در دوگانگی مناسبات استثماری جامعه روسیه داده شده و این یکی از اصول لنینیسم است) معذرا عقب ماندگی عمومی اجتماع نمی توانست در نحوه شکل گیری این آگاهی و ملامت یا مسخ شدن نسبی آن بیلاتا تیربماند. این امر که پیدایش و رشد بوروکراسی جدید تا اندازه ای زیادی مدیون این عقب ماندگی اجتماعی بوده است امری است که کمتر در مورد آن جدل میشود.

۲- وجود طبقه دهقان وسیع - این امر که خود ناشی از مساله اول است، بنویه خود آفریننده بسیاری از مایلی بود که در جمع یا سایر مشکلات تجربه ساختن سوسیالیسم در شوروی را به شکست کشانید. در زیر به سیاستهای نادرست حزب کمونیست شوروی در مقابله با این مشکلات که ناشی از تفوق دید اکونومیستی بر حزب و رهبری آن بسود اشاره میکنیم.

نیروهای مولده و رابطه آنها با مناسبات تولیدی

در شوروی هم در نیم نیروهای مولده و هم در رابطه آنها با مناسبات تولیدی اشتباهات کم روشنی صورت گرفت. این نکته مسلم است که استقرار نهایی - و نه شروع به ساختمان سوسیالیسم - در یک جامعه عقب افتاده غیر میسر است. پیش فرض استقرار سوسیالیسم سوسیالیسم ملی - وفور است. و وفور سطح بالایی رشد نیروهای مولده را می طلبد. اما این نکته نیز مسلم است که هیچ

پرتوان تر با اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

مشکلات را در رشد نیروهای مولده - و آنهم نه رشد همه جانبه نیروهای مولده بلکه - صرفا در رشد وسایل تولید - تکنیک - میدید. "تکنیک تعیین کننده‌ی همه چیز است". و چنین نبود. عنصر آگاهی، انسان سوسیالیست مطلقا به فراموشی سپرده شد. همه چیز فدای ساختن کارخانه، انسان، انسان کارگر، انسان دهقان تبدیل به ابزاری شدند برای ساختن ابزارها. مروری بر تاریخ شوروی، مروری است بر هیچ و پوچ شمردن انسان. مروری است در مترادف خواندن میسلسزان انسانیت و میزان کارآیی. مروری است بر این تراژدی تاریخی که تو آنقدر انسانی که زغال استخراج کنی. که تو همانقدر انسانی که بازویت کلفت است. "پرولتر" تبدیل به موجودی شد که سری کوچک و سینه‌ای ستبر داشت.

این دیدگاه در حزب بلشویک به سابقه نبود. لنین در این حزب دموارده را اقلیت قرار داشت. با رشد مشکلات اجتماعی که عمدتا مربوط به مشکلات سوسیالیسم در یک جامعه عقب افتاده و بعضا مربوط به ادامه‌ی جنگ داخلی و توطئه‌های امپریالیسم جهانی بود، و بیماری و مرگ لنین هم بعنوان یک عامل در آن تاثیر داشت، این دیدگاه به سرعت خود را بر حزب بلشویک مسلط کرد. و جانب این که هر دو جناح قدرتمند حزب، جناح استالین و تروتسکی، هر دو مدافع چنین دیدگاهی بودند. نوشته‌های استالین و تروتسکی در این مورد، مانند کپیبرداری از یکدیگر، سابقه در سابقه است. اگر کسانی بودند که تحت سلطه‌ی چنین دیدگاه اکنومبستی قرار نگرفتند یا از آنان چیزی باقی نمانده و یا ما از آن بی خبریم، قدر مسلم آنست که چنین مخالفینی نیروی عمده‌ای را تشکیل نمیدادند.

این دید در نهایت خود به ابتدال میرسد و رسید. دیدی که موتور تاریخ را روشن کند و نه مبارزه‌ی طبقاتی بداند بدانجا

میرسد که با کنترل تکنیک یعنی با مالکیت وسایل تولید توسط دولت ساختمان سوسیالیسم را تمام شده تصور کند. بیهوده نیست که استالین در نیمه‌ی راه اعلام میکند که طبقات از بین رفته‌اند، که دیگر استثمار کننده و استثمار شونده‌ای وجود ندارد! در یک بینش تک خطی، هنگامیکه دولت کنترل وسایل تولید را بدست گرفت دیگر طبقات وجود ندارند و چون مطابق همین دید مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی نیز تابع بلاقصی از نیروهای مولده هستند، پس سوسیالیسم مستقر شده است - جامعه‌ی بی - طبقه. مناسبات اجتماعی سوسیالیستی...!

در چین اما، تراژدی بطور دیگری واقع شد. با آموزش - و بهتر بگوئیم بدآموزی - از تجربه‌ی شوروی، حزب کمونیست از آنور بام به زیر افتاد. تصور شد که میتوان با تکیه یک جانبه بر عامل انسان، بدون بالا بردن رشد نیروهای مولده، سوسیالیسم را مستقر ساخت. "جنبش بزرگ به پیش" ما شو، آننتی تز استالین (ولیشاژوچی) یک کوشش بی فواید در ساختن سوسیالیسم بود، و انقلاب فرهنگی آخرین تقلای ایده‌آلیسم را میساخت. استالین تصور میکرد تکنیک را که بسازی انسان سوسیالیست خودبخود ساخته میشود. و مائو بر عکس خیال میکرد با اراده میتواند روبنا را تغییر دهد (سوسیالیستی کند) و روبنا زیر بنا را خواهد ساخت! (یکذریم که مائو صراحتا چنین عبارتی بکار نمیبرد. این عبارت ضد مارکسیستی تر از آنست که کسی آنرا بکار برد. البته بجز "پیکار"، که با فورموله کردن آن به روشن تر شدن ماهیت تزهای مائو کمک و افری کرده است.)

واقعیت اما اینست که اکونومیسم و اراده‌گرایی، اجزاء سقط دیالکتیک هستند. دیالکتیک تجزیه شده. از این طرف یا آن طرف افتادن. فرق رابطه و ارتباط را ندانستن. عمل را از عکس العمل جدا کردن.

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت سوم: ریگان و سیاستهای آینده

جامعه مخدورهای میلیاردر نیستند بلکه "مفتخور"هایی هستند که بعلت بی چسبگری ماهیانه چند صد دلاری برای خانواده‌ی خود از دولت درمانت میکنند یا از وام بیسای بهره‌ی کم استفاده میکنند. این ساکت‌بک آشکار سرمایه‌دارانست که دنبال سیریل میگردند. سیریلای سرمایه‌داران آمریکا - سیریلای مکزیک‌های مظاهر هستند و یا پورتنسور - بگویمهای فقیر و یا بنور کلی بی چسبکه از بعضی سرمایه‌های و فرمیسیونی دولت‌های لیبرال بیوهای اندک بهره‌مندند.

در چنین حوزی و در شرایط گران و بیکاری شدید، توده‌های وسیعی از اختار سیاسی بسوی امثال ریگان محافظه‌کار روی می‌آورند یکی از مسائلی که از نظر بسیاری از رای دهندگان قشر متوسط را علاوه بر سرمایه‌داران جلب کرده طرح "روت - کت" مسرور ناشد ریگان برای تذلیل ۳۰ درصد مالیات در مدت سه سال است. البته روشنی است آنها که بخوم از چنین طرحی سود میبرند سرمایه‌داران هستند مخصوصاً کسبه علاوه بر آن ریگان قصد دارد با اعمال مالیات مالیاتی شوکتی بازرگانی و مشغولیتی را تقویت کند و بهانه‌ی او و دیگران محافظه‌کاران که چنین راه حلایی را برای مبارزه با رکود پیشنهاد میکنند، ایجاد مشاغل جدید است در حالی که لیبرال‌ها ایجاد مشاغل تازه توسط دولت را برای مبارزه با بیکاری پیشنهاد میکنند.

باید توجه داشت که علت اقدامی انتخابات ریگان به ریاست جمهوری، از نظر توده‌های رای دهنده بیکاری و تورم بود. از آنجا که توده‌ها چهار سال ریاست جمهور کارتر را تجربه کرده بودند او را قفسه‌سیر میدانستند که نتوانسته بود این سیستم دو مشکل را حل کند و نه سیستم سرمایه‌داری را که بیکاری و تورم دو خصصه‌ی ماشوی است.

۲- سر از رفع "عده‌ی ویشام" با تشکیلات وسیع که قبلاً به آن اشاره شد، زمین‌های برتری طلبی در توده‌ها فراهم گردید. به اقبال مبنایی تلقین شد که بی‌غور مایسی آمریکا شوهین شده و بنابراین باید به قدرت نظامی آمریکا را افزایش داد. رسانه‌های گروهی خواستند گرایشهای "وطن پرستی" مردم آمریکا را شریعت کنند و در چنین شرایطی طبیعی تر این بود که اکثریت آنها که بیای صدوق آراء میروند به کسی رای دهند که معتقد است: "کار باید کرد که دنیا به آمریکا اختصاص

ریگان از نظر تصمیم‌گیری درسی مشغول به جناح محافظه‌کار حزب جمهوریخواه است. اگر در ابتدای شکوفایی جامعه سرمایه‌داری سرمایه‌داران خواهان عدم دخالت دولت در اقتصاد بودند، محافظه‌کاران امروز چون ریگان خواهان حداقل دخالت دولت در امور اقتصادی و واگذاری حل مسائل اقتصادی بطور مستقل به سرمایه‌داران هستند. این محافظه‌کاران خواهان حداقل بودجه نیستند. تمیزی‌های امروز از نظر اقتصادی تابع نیازهای کشور بوده و برای حل مشکلات جامعه سرمایه‌داری و جلوگیری از اختلالات دخالت دولت را در امور اقتصادی جایز و حتی لازم میدانند. این نظر بخمیه در دوران بحران اقتصادی سالهای دهه‌ی ۱۹۳۰ طرفداران زیادی پیدا کرد و برای حل بحران جامعه سرمایه‌داری از یک سیاست اعتباری که دولت را همیشه مقروض میکرد، برای سرمایه‌گذار بهیسی وسیع دولت - بیکار گرفتن سیکاران و غیره استفاده شد. این سیاست اقتصاد را از بین بردن بحران جامعه سرمایه‌داری برای مدت نسبتاً طولانی این رژیم را بوجود آورد که دیگر با معده سرمایه‌داری دچار بحران نخواهد شد. ولی وجه دیگر رژیم مزن و درانیهای رکود شدید مالیاتهای دهه‌ی ۱۹۷۰ این روییای خوش را برهم زد و پدیده‌ی نوینی بنام تورم رکودی بطور مزن گریبان سرمایه‌داری را گرفت.

پس از این مقدمه علل انتخاب ریگان را به ریاست جمهوری بطور اختصار میتوان چنین توصیف کرد:

۱- سرمایه‌داری آمریکا راه حل بحران را در بورس به دستاوردهای زمین‌کشسان و توده‌های محروم که در اثر دهها سال مبارزه به دست آورده‌اند، میدانند. اگر در دوران شکوفایی امکان ساکت‌کسردن توده‌ها با دادن امتیازاتی وجود داشت، امروزه کشته میشود که دوران وفور به پایان رسیده و توده‌ی مردم باید شیو زندگی خود را تغییر دهند و محافظه‌سیر سودهای بهیسی سرمایه‌داران و بخصوص انحصارات نفتی - نظامی، زندگی بدستوری را بپذیرند.

قشر متوسط و کارگران مرفه‌تر در آمریکا پذیرفته‌اند که این انحصارات نیستند که مشغول بیکاری آنها و کم شدن درآمد واقعی‌شان هستند، بلکه دخالت دولت در اقتصاد و برنامه‌های عام‌المنفعه و رفاهی برای تهیستان و نظایر آن علت بدتر شدن زندگی آنها است. علت مشکلات

بگذارد. "کوششهای کارتر برای ایجاد ترس در میان توده ها که اگر ریگسبان انتخاب شود آتش جنگ را برخواهد افروخت تا شهر منقذی گذارد یا بعبارت دیگر انتشار وسیع مردم با توجه به جنبه های مثبت و منفی متصور از ریکان حاضر بودند این غلطسوزی پدیدارند.

در واقع در هر دو این موارد یعنی علت است اقتصادی و ملی گرای افراطی. حدود نیمی از آراء ریکان بیان عدم اعتماد به کارتر بود همانطور که انگیزه ی بسیاری از رای دهندگان به کارتر انتخاب کاندیدی بود بجای کاندیدای بدتر (ریگان) بود.

۲- میتوان گفت که انتخاب کنندگان ریکسبان کمالاتی بودند که رای نداده اند. این مثال به نظر عجیب میرسد ولی با توجه به عدم شرکت حدود نیمی از حاضرین شرایط رای دادن در انتخابات و با در نظر گرفتن اینکه تعداد آنها که خود را دمکرات میدانند و دو برابر جمهورخواهانست، در واقع انتخاب ریکان ناشی از عدم اعتماد توده های وسیع به "دمکراسی بورژوازیستی" (لااقل نوع دو حزبی آن) حاکم در امریکسا است. سیستم انتخابات ریاست جمهوری در امریکابه گونه ایست که ریکان در واقع با اینکه مورد تأیید جدی تنها یک هشتم رای دهندگان امریکایی است به ریاست جمهوری انتخاب میشود. (با محاسبه ی این که نیمی از حاضرین شرایط رای نداده اند و ریکان رای نیمی از رای دهندگان را بدست آورده است. تازه نیمی از این عده بخاطر مخالفت با کارتر بسا و رای داده اند.)

در هر انتخاب ریاست جمهوری بخش عظیمی از رای دهندگان از صندوقهای رای روی گردانده اند و در انتخابات اخیر قریب ۵۰٪ آنها که میتوانند رای دهند، از این حق خود استفاده نکرده اند و این نسبت در ۲۲ سال اخیر سابقه نداشته است. در هر حال ریکان با اکثریت قاطع وسیع آراء به ریاست جمهوری انتخاب شد. او اولین رئیس جمهور محافظه کار در ۶۰ سال گذشته است که از پشتیبانی یک مجلس بسا اکثریت محافظه کار هم برخوردار است. زیرا در انتخابات اخیر علاوه بر رئیس جمهور تمام نمایندگان کنگره و یک سوم سناتورها نیز انتخاب شدند و گرایشی به راست حاکم در امریکا پدید شد که حتی سناتورهای لیبرال معروفی چون مک گاورن و چرچ که در گذشته کاندیدای ریاست جمهوری بودند، نتوانند به سناراه بایند. و این امر چهره ی سنای امریکا را تغییر داده، آنرا از یک جو غالب لیبرالیستی به یک جو محافظه کار تبدیل نموده است. ریکان با داشتن پشتوانه ای چون یک سنای محافظه کار ظاهراً چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی هر کار که مایل باشند میتواند انجام دهد ولی واقعیت اینست که

محدودیتهایی که تناسباتی چه در داخل و چه در سطح جهانی و نیازهای انحصارات ایجاد میکنند، گریبانگیزی خواهد بود. این محدودیتها است که باعث میشود رئیس جمهور محافظه کاری چون شیکسون بسا برای مبارزه با تورم اعلام کنترل مزد و قیمت را بکنند یعنی اقدامی که در محدوده ی سیاست محافظه کاران نیست. شیکسون حتی بسا را فراتر بنهاد و بسا از این اقدام اسلام کرد: "از امروز من طرفدار کیترهستم" و با همین آفای شیکسون با داشتن روابط آشکار با کمپانیهای نفتی و انحصارات نظامی و با اینکه در اردوی "بازهمسا" قرار داشت با "چین کمونیست" ارتباط برقرار کرد.

با توجه به محدودیتهای ذکر شده در بالا میتوان منتظر اقدامات زیر توضیح ریکان نماینده ی انحصارات نظامی و عسواء انحصارات نفتی بود:

الف- در محدوده ی سیاست داخلی:

- ۱) تحدید و کاهش نسبی برنامهای رفاهی
- ۲) کاهش مشخص مالیات برای سرمایه داران و تگ در جهت "مبارزه" از طریق ایجاد امکسان استخدام در کمپانیها از طریق این کاهش
- ۳) تلاش برای محدود کردن بوروکراسی با محدود کردن استخدام تازه در ادارات دولتی و احتمالاً انحلال بعضی از بخشهای وابسته به دولت. این اقدام اقدام شماره (۱) برای مبارزه با تورم انجام خواهد شد.
- ۴) "طب ملی" که هدف برنامهای اشتغال سازی دمکراتها در انتخابات سال ۷۶ و بخصوص مورد علاقه ی نفتی و پتروشیمیایی و در اندامیه های کارگری بود به نوعی فراموشی سپرده خواهد شد.
- ۵) حتی الامکان از کنترل قیمت و مزد برای مبارزه با تورم استفاده نخواهد شد.
- ۶) احتمالاً برای مصنوعات خارجی چون اتومبیل هوارش گمرکی وضع خواهد شد تا صنعت تولید اتومبیل سازی امریکا برآه افتد، گسور اینکه این امر میتواند واکنش منفی بسیاری کشورهای دیگر امپریالیستی را برانگیزد.
- ۷) دست کمپانیهای نفتی برای تسلط هر چه بیشتر بر منابع انرژی باز گذاشته شده و قیمت مواد نفتی همچنان افزایش خواهد شد. با است و دخالت دولت در امور مربوط به انرژی تقلیل خواهد یافت. انحصار و زارتخانه ی انرژی امریکا یکی از این اقدامات میتواند باشد.
- ۸) اقداماتی که تحت فشار جمعیتهای طرفدار حفظ محیط زیست برای مبارزه با آلودگی محیط صورت میگرفت تقلیل خواهد یافت تا کمپانیهای مختلف سرمایه داران سوا و ریسر شوند.
- ۹) تولید انرژی اتمی غیرم نکرانی مردم ادامه خواهد یافت.
- ۱۰) تقلیل حداقل دستمزد برای نوجوانان و استفاده از نیروی کار ارزان آسیا

گسترش خواهد یافت .
(۱۱) بودجه‌ی نظامی خیلی بیشتر از سایر

مورد نظر کارتر افزایش خواهد یافت .
این اقدام آخر یکی از مهمترین علل
انتخاب ریگان به ریاست جمهوری است تا بعنوان
نماینده‌ی مستقیم انحصارات نظامی حداکثر
منافع این انحصارات را بخصم تامین نماید .
علاوه بر موشکهای متحرک زمین به هوای MX
که نیاز به حداقل ۲۰ میلیارد دلار هزینه
دارد ، برای تهیه‌ی هواپیماهای B-۵۲ و دیگر
هواپیماهای جدید و موشکهای جدید قاره‌پیما
و حداقل شصت کشتی جنگی برای ۱۰ سال
آینده برنامه‌ریزی خواهد شد . مسابقه‌ی
تسلیماتی که با این اقدامات شروع خواهد شد
به سراسر جهان گسترش یافته و انحصارات
نظامی را فربه‌تر از پیش خواهد کرد .
اقدامات فوق منعکس‌کننده‌ی خطوط کلی
برنامه‌ی ریگان برای آینده است و همانطور که
ملاحظه میشود با برآه افتادن هر چه بیشتر
کارخانه‌های تولید کننده وسایل تسلیحاتی
کار ایجاد شده ، ولی به تدریج خواهد افزود و
تنها تقلیل قوه‌ی خرید شده‌های وسیع مسرمد
بی چیز از فشار تورمی خواهد کاست .

آیا ریگان و سرمایه‌داران پشتیبانش
خواهند توانست از تعداد ۱۰ میلیون بیگسار
در آمریکا بکاهند و در تورم دو رقمی تنفیری
بوجود آورند ؟ بازارهای خارجی چون بازار
چین یا یازسازی اقتصاد ویران ایران و عراق
تنها برای مدتی میتواند خامن موفقیت برنا -
مه‌های جناحهای حاکم سرمایه‌داری باشد ولی
ماهیت سیستم حکم میکند که حتی در بهترین
حالت این موفقیت گذرا باشد . در بدترین
حالت خود فشار شدید بر توده‌ها برای تسرو
تمنید شدن سرمایه‌داران و انباشت هر چه
بیشتر سرمایه میتواند بخصوص در بخشی که
بیشتر تحت فشار قرار میگردد چون سبانه‌ها
و توده‌های زحمتکش اسپانیایی الاصل و کنسرت
بوجود آورده و شورشی‌های اخیر فلوریدا
شورشهای اواسط سالهای دهه ۱۹۶۰ لوس آنجلس
و دیترویت و نوآرک بوجود آورد .

ب- در صحنه‌ی سیاست خارجی:
آلکساندر هیک مشاور امور خارجی ریگان
و احتمالا وزیر دفاع آینده اعلام داشته که
بعد از جنگ ویتنام و واترگیت ، سیاست
خارجی آمریکا بایستی سه هدف زیر را دارا
میشود :

- (۱) نداشتن ابهام
- (۲) جلب اعتماد متحدین آمریکا
- (۳) بایستی نشان میداد که نمیتواند راجع به
وقایعی که در دنیا اتفاق میافتد ، بی -
تفاوت باشد .

اظهارات ژنرال هیک در شرایط کنونی
آسان بیان میشود ولی در شرایط شکست
مفتوحانه‌ی آمریکا در ویتنام ، درهم شکسته شدن
روحیه‌ی "رهبر دنیای آزاد" شکست اخلاقی
ناشی از واترگیت و افتضاحات "اف.بی.ای" و
"سیا" ، رشوه‌دادن کمپانیهای آمریکا ب
مقامات دولتی کشورهای خربدار و بطور کلی گنجی

امپریالیسم آمریکا از تمام این ضریحات و
همچنین با توجه به بی اعتمادی مردم در آمریکا
و کشورهای دیگر مشکل بود بتوان سیاستهای
مورد نظر آقای هیک را اتخاذ کرد .
در شرایط کنونی که جنگال متوجه
گروگانگیری و مداخله‌ی شوروی به افغانستان
پشت سر گذاشته شده است ، امپریالیسم آمریکا
و در رأس آن نماینده‌ی مستقیم انحصارات
نظامی آقای ریگان میتواند سیاست مورد تظیر
ژنرال هیک را دنبال کند و زمینه‌ی این سیاست
را هم اتفاقا آقای کارتر "حقوق بشری"
میتوانست فراهم کند ، که کرد .

اکنون همچنانکه ریگان در جریان
انتخابات اعلام کرد ، سالت ۲ یعنی قرار داد
محدود کردن سلاحهای استراتژیک که بیست
پروژنت و کارتر بر سر آن توافق شده بود دیگر
اعتباری ندارد و این امر زمینه‌ی مسابقه‌ی
تسلیماتی تازه‌ای را فراهم میآورد تا بر
وزنه‌ی اقتصادی انحصارات نظامی باز هم
افزوده گردد . در ضمن رهبران جدید آمریکا
اعتقاد دارند که محدود کردن سلاحهای
استراتژیک باید در ارتباط با سیاست کلی
شوروی مثلا حضور نیروهای شوروی در افغانستان
یا حضور نیروهای کوبایی در آفریقا مورد
بررسی و توافق قرار گیرد . معنای خودمانی
این خواست اینست که بدهستان سیاسی همچون
گذشته‌هایی که کلاه آمریکا بپوشیده است
داشت باید ادامه یابد و مثلا افغانستان یا
ایران میادله شود تا بتوان همزیستی
مسالمت آمیزی داشته و آنگاه سلاحهای
استراتژیک را هم میتوان در حد معقول تقلیل
داد . البته برای تضمین چنین همزیستی
مسالمت آمیزی اقدامات کارتر در اقیانوس هند
و خلیج فارس دنبال خواهد شد . پایگاههای
جدیدی از شرق آفریقا تا قلب آسیا مورد
استفاده قرار خواهند گرفت و تعداد کشتیهای
جنگی افزایش خواهد یافت . رژیمهایی چون
عربستان پیش از پیش مورد تأکید و تقویت
قرار خواهند گرفت و علیرغم اینکه ریگان
سازمان آزادیبخش فلسطین را ترویت نامید ،
کوشش برای تحمیل یک سازش بر خلق فلسطین
ادامه خواهد یافت . در جهان سوم رسماً از
حکومت‌های دیکتاتوری پشتیبانی خواهد شد و
حکومت‌های دیکتاتوری جدیدی بجای آنها که
منزلت هستند و ممکنست مورد تهدید نیروهای
انقلابی قرار گیرند ، بر سر کار خواهند آمد .
در مورد ایران نیز پس از آزادی گروگانها
علیرغم جنگالهای ظاهری ، از سرکوب نیروهای
مترقی توسط حزب حاکم اگر نه علناً ، در خفا
پشتیبانی خواهد شد ولی سرانجام خود آن نیز
در موقع مقتضی با یک ضربه کناری خواهد
افتاد تا رژیمی منجی از آستین آقای ریگان
بدآمده و همه‌ی ناراضیان را از مذلت رژیم
آخوندی "رها نموده" و اقتصاد کشور را آنچنان
که انحصارات نظامی (و نفتی) بخواهند
بازسازی کنند . و برای این البته بر عزم
خود در انقضا و سرکوب کامل چپ توسط جمهوری

چند پاسخ

تذکر به خوانندگان :

در این صفحه فقط به سئوالانی پاسخ داده خواهد شد که در ارتباط با مسائل مطروحه در رهائی و یا مواضع سیاسی، ایدئولوژیک سازمان باشد. بنابراین از تمام رفقای که سئوال برای جواب در رهائسی طرح میکنند، می‌خواهیم که در طرح سئوال خود به این نکته توجه نمایند.

نموده است. رفیق این حکم مقاله کجای جبهه آزادیبخش خلق ترکیه و ارتش آزادیبخش خلق ترکیه دارای افکار التقاطی از مائو تسم و گوارا تسم هستند را مورد سئوال قرار داده و مینویسد:

"حرف من بر سر آوردن واژه‌ی گوارا تسم و آوردن چه گوارا و مائو تسم در کنار هم در مورد یک گروه است. اگر منظور جنگ چریکی است که این فقط یک بعد از اندیشه‌ی گوارا است و تازه جنگ چریکی با جنگ درازمدت که مائو تسم تئوریزه‌اش کرد و مائو تسم ها تبلیغ میکنند، نمیتواند در کنار هم قرار بگیرند."

اعتقاد سازمانهایی مانند جبهه آزادیبخش خلق ترکیه و ارتش آزادیبخش خلق ترکیه تنها در مورد مسأله‌ی جنگ پارتیزانی، بلکه بر حول مسائلی مانند سیاست حزب (جبهه آزادیبخش خلق ترکیه هم خود را حزب میداند، هم جبهه، و هم ارتش)، برداشت از رزنه‌های فکری جنبش جهانی... ملقمسه‌های از گوارا تسم و مائو تسم بود. ارتش آزادیبخش خلق ترکیه - تئوری فوکر (کاشیون) را بعنوان اساس تئوری مبارزاتی در آن مرحله‌ی

مشخص - انتخاب نموده بود و معتقد بود که این مبارزه به ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر در ترکیه منجر میشود. مثال ایرانی جنبش التقاطی در سازمان چریکهای فدائیس در دوران قبل از قیام بخوبی مشاهده میگردد. این سازمان هم از اندیشه‌های گوارا در مبارزه‌ی مسلحانه دفاع مینماید، - احمدزاده در نقدش از دیر - و هم از اندیشه‌ی

های مائو تسم در دفاع میکرد - نبرد خلق شماره ۲ - تا به اطلاق واژه‌ی "التقاطی" دقیقاً برای نشان دادن انحرافات ن جریاناتی بکار میرود که برآنند دو اندیشه در اسباب متفاده مائو تسم و گوارا تسم - را متراکم یکدیگر نشان دهند. التقاط بطور خلاصه یعنی

رفیق ۴۰۲ در مورد نقد نظرات "حزب کارگزاران سوسیالیست" باید بگویم معیار ما تنها "محتوی و مضمون نظریات ارائه شده" نبود اگر چنین بود گفتمی شما درست می‌بود که پس در این صورت، با نقد نظرات فدائیس (اکثریت) در واقع مواضع تمام آن سازمانها که یک چنین نظرات راست و ارتجاعی را ارائه میدهند (از جمله حزب کارگزاران سوسیالیست) به نقد کشیده شده‌اند. بلکه علت اصلی این برخورد چرخش بر است روشن در این سازمان نسبت به دولت و حکومت سرمایه - داری ایران بود. مقاله نیز در حقیقت این مسأله را بیان کرده بود. همچنین تناقض ادعای گذشته و عمل کنونی را برجسته نمود بود.

در مورد برخورد به نظرات سازمانهای دیگر، به پاسخی که به رفیق دیگری در همین صفحه داده شده مراجعه کنید. در این رابطه همچنین باید متذکر شد که منظور از نقد نظریات صرفاً حمله به دیگران نیست، بلکه میتوان مواضع صحیح را نیز مورد تأیید قرار داد.

"نقد ۱۳ خطی فدائیان (اقلیت)" نیز بدین خاطر است و اهمیت این امر هم از این روست که این جنگ سبب شد بسیاری از مواضع و خطوط آشکارتر شوند و بهانه را بسزای کسانی که میخواهند از رژیم کما ملا حمایت کنند ولی خجل شوند، فراهم کرد. بنابراین روشن است که در چنین شرایطی داشتن موضع صحیح بمعنای تدقیق بیشتر خطوط در جنبش چپ است و تأکید ما بر موضع فدائیان (اقلیت) نیز دقیقاً بدین خاطر است.

در مورد سئوالتان راجع به مقاله‌ی "اقلیت‌های مذهبی..." به پاسخ "رفیق علی" در رهائی ۵۲ رجوع کنید.

رفیق محترم! انتقاداتی به مقاله‌ی در شماره ۴۸ رهائی در مورد کودتای ترکیه

بررسی کتاب

کتابی درباره یک شخص،
یک طبقه،
یک کشور

ادواردو گالیانو

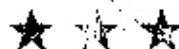
نوشته‌ی زیر ترجمه‌ی یک بررسی کتاب
- "بگذار سخن بگویم" - میباشد که در شماره‌ی
۹ (دوره‌ی ۳۱) مانتلی ریویو - فوریه ۱۹۸۵ -
درج شده است. کتاب "بگذار سخن بگویم"
اخیرا به ترجمه‌ی ع. پاشایی و احمد شاملو
توسط انتشارات مازیار منتشر شده است.



"بگذار سخن بگویم!" شادابی از دمیتیلای زنی
از معادن بولیوی
از دمیتیلای باریوس دو چونگارا با همکاری
موشا ویلار

انتشار از انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۸۷.
بولیوی بیش از هر کشور دیگری آمریکای
جنوبی رنج کشیده است. معدنچیان آن بیش
از بولیویایی‌های دیگر رنج کشیده‌اند، و حتی
حال و روز زنی در معادن بولیوی از یسک
معدنچی دم بدتر است.

"بگذار سخن بگویم!" روایت با شکوهی
است. در آن، دمیتیلای - با سیمای بتنی
اینکایی، با قیافه‌ای آبرین و لاجوج - از
زندگیش سخن میگوید، با واژه‌هایی که
اسپانیایی‌اند و لحنی موسیقایی که از
کچوا می‌آید. در بازگفتن آن، او زندگی
بسیاری را بازگو میکند. توضیح میدهد که
"باید شادمان بود." و هم از اینرو که
ثبت تاریخی هم‌انگونه که روی میدهد، همانگونه که
زیسته میشود اهمیت دارد بیش از آنکه
حرفه‌ایان، متخصصان، برسند، آنها بزرگ
کنند و بسازند.



دمیتیلای گلایه نمی‌کند، اعتراض نمی‌کند،
از خوش‌قابیش شرمند نیست، اما ترجمه‌ی
میده‌اشکش را نگه‌دارد. در بلندپایای سرد
و بادگیر بولیوی، اینگونه واکنش‌هاییانه
و دردآلود ریشه‌دار است. بنابراین، مثلا
برای اینکه شما بگویید، در زندان شکنجه شد.

(شش دندان‌ش را بیرون ریختند و آنقدر بسا
نگد به شکمش کوبیدند که سقط جنین گیرد)
مینویسد: "انگار خودم را خیس کردم!"

دمیتیلای شوهر و هفت بچه‌اش درد و اتاق
زندگی میکند - بدون آب، بدون لوله‌کشی،
این آلونک شرکت در سیگلو ۲۰، اردوگاه
کنار معدن، است - و زمانی که بیخاری معدن
ریه‌های شوهرش را نابود میکند فقط به
درد مردن می‌خورد، شرکت او را اخراج میکند.
دمیتیلای از چهار صبح تا دیروگاه شب

گرفتار کار خرد گذشته‌ی تغذیه و تولید نیروی
کار سیستم است. یک معدنچی ماشینی است که
در سالهایی اندک اسقاط میشود، بچه‌ها پیش
باید جای او را در جرخ و دنده‌های معدن
بگیرند. این ماشین را باید روغنکاری کرد و
به آن سوخت رساند، و ماشینهای دیگر را باید
آماده کرد. دمیتیلای اوضاع خانه را روبه‌

راه میکند، خرید می‌رود، آشپزی میکند، رخت
میشوید، برای خانواده خیاطی میکند. میگو-
ید: "بازی تمام این کارها ما زنان حقوقی
نمیگیریم." برای جبران کمبود حقوق بخور و
نمیر شوهرش، هر روز مدتها شیرینی گوشت‌دار
درست میکند و در خیابان می‌فروشد.

برای مطالعه، بحث، شرکت در میتینگ،
سازماندهی و مبارزه از خوابش می‌زند. جدا
ماندن از روح، از گف دادن جسم؟ این زن
با حالتی انفعالی بحدت تولیدکننده تولید
کنندگان و پرورش دهنده‌ی آنان، رانده نشده
است. دمیتیلای نیز مانند بسیاری زنان دیگر
در برهوت اردوگاه معدن درباخته‌ی کلاه و هم
بخشی از نظام استثمار است. میگوید: "با
بهره‌کشی از معدنچی، زن‌ها هم استثمار
میکنند، و به موقع بچه‌ها را هم استثمار
میکنند."

دائما سروکارش با زندان و مجازات
است. در واقع، برای نجات و ترسیدن از او
دلایل فراوانی هست. یک نمونه‌ی ساده: اندکی
زمانی پس از انتشار "بگذار سخن بگویم"

اگر این تفتیش عقاید نیست پس چیست؟

آیت الله بهشتی دوازدهم محرم در حسینیه احمدیه مطالبی پیرامون "تفتیش عقاید" عنوان کرده که دید ایشان را در مورد "تفتیش عقاید" بوضوح آشکار میکند.

آیت الله بهشتی غیر از شرکت در مصاحبه ها و ایراد یک سری فتواهای بیغایت "کلیمانه" (برای نمونه فتوای ایشان در مورد مصروف گوشت) کمتر این چنین آفتابی میشد. ولی در سه چهار روز اخیر مکرراً آفتابی شده و در تنویر افکار امت کوشیده اند!

اینکه چرا آیت الله بهشتی کمتر عیسان میشود، آیا علتش وقوف از کربله لطمه بودنش است یا اینکه نمیخواهد با حضورش در صحنه بمردم گوشزد کند که رئیس دیوانعالی جمهوری اسلامی همه کاره‌ی "حزب" جمهوری اسلامی است یا اینکه قصد دارد همچون امام امت خود را برای بگویموها که در از چندی به کتک کاری میکشند قلمداد کند در اینجا مورد نظر نیست.

حتی اینکه غالبترین مرجع قضایی کشور چرا در سه چهار روز اخیر این چنین خود مینماید، آیا علتش حملات بنی صدر است یا بی لیاقتی های همکاران در بی جتال فیملیه دادن "اختلاف سلیقه ها" یا علل دیگری دارد، نیز مورد نظر نیست.

آنچه مورد نظر است دیدگاه ایشان در مورد "تفتیش عقاید" است. آیت الله بهشتی میگوید:

"اگر در پرسشنامه ای که از او میخواهیم پر کند سؤال الای کردیم که بعد مکتبی است او را نشان بدهد این تفتیش عقاید نیست." (جمهوری اسلامی ۳ آذر)

و سپس می افزاید:

"مثلاً وقتی میخواهند معلم بگیرند میپرسند که تو ایمانت، دینت، تقوایت، گرایش چیست؟ میفرمایند نپرسنه!"

و به عبارتی دیگر میگوید:

"اما اینکه اگر یک کسی را میخواهند دعوت بکار بکنند بگویند جزء شرایط کار این است که آدم مومن و مسلمانی باشی یا بگو واقعا آدم مومسن و مسلمانی هستی یا نه؟ و بعد هم درباره اش تحقیق کنند. این تفتیش عقاید نیست." (همانجا)

و در جایی دیگر:

"اگر ما به دلیل عشق به اسلام، بسک کارگر ساختمانی نمازخوان مسلمان را بر یک کارگر ساختمانی که نماز خوان و مفید نیست مقدم داشتیم، این تنگ نظری نیست، این پایبندی جدی به دین است."

از تمام این نقل قولها معلوم میشود آیهست

الله محکی بسیار ارزنده در دست دارند تسا معلوم شود چه کسی را باید "دعوت" بکار کرد و چه کسی را نباید. آن محک پرسشنامه است که "بعد مکتبی" او را اندازه میگیرد. "بعد مکتبی" هم مشخصا در مثالی که ایشان ذکر کرده اند معلوم میگردد، "یک کارگر ساختمانی نماز خوان مسلمان" مقدم بر کسی است که نمازخوان نیست. درست است آقای بهشتی، این تنگ نظری نیست، ایست "تفتیش عقاید" است، این همان کاریست که کارگزاران ساواک انجام میدادند. با این تفاوت که برای آن "کارگر ساختمانی که نماز خوان و مفید نبود" کاری بود که از گرسنگی نمبرد، برای آموزگاری که معلوم میشد کدام گرایش را دارد تبعیدی در نظر گرفته میشد ولی شما او را از ابتدایی ترین نیازهای یک انسان یعنی حق داشتن شغل محروم میکنید، البته دگتر بهشتی فکر این جایش را هم کرده و میگوید:

"همه ای آنها که من گفتم در مسرود مشاغل اجتماعیت. والا در مسرود مشاغل فردی کسی مانع کسی نمیشود. یک آدم که شهروند جمهوری اسلامی است میخواهد خودش از مهارت خودش استفاده کند و یک کارگاه تولید صنعتی با همفکران خود درست کند و کالایش را تهیه کند و بفروشد کسی مزاحم او نمیشود." (همانجا)

پس آموزگاران که بعثت گرایش فکریشان از "مشاغل اجتماعی" رانده شده اند، کارگرانی که به نماز خواندن نمیپردازند، تکلیفشان روشن شد. بروید و یک کارگاه تولید صنعتی با همفکران خود درست کنید و به تهیه و فروش کالا بپردازید، تنها در آن صورت است که کسی "مزاحم" شما نمیشود! اما دیگر در در "همه ی موسسات دولتی و در همه ی موسسات غیر دولتی" جایی برای شما نیست. بایسن میگویند با منطق و دلیل جهان را مسلمان کردن نه با تهدید و گرسنگی! آقای بهشتی تصمیم دارند بدون "رودربایستی"، "مسائل را تحلیل" کنند و از هواداران شان میخواهند "در ترویج آن بکوشند و افکار مردم را روشن کنند."

باید از آقای بهشتی پرسید که زمانیکه معلمین آزاده ای را همچون گرجی بیانی را سر به نیست میکنند یا زمانیکه خلق عسرب خوزستان را به دژخیمی چون مدنی میسپارند تا تارومار شوند یا هنگامیکه خلق قهرمان کرد را قتل عام میکنند، رودربایستی بخرج داده اند؟

باید از آقای بهشتی پرسید چطور شده

جمع کردن آن اندیشه‌هایی که اساسا مانع -
الجمع اند.
رفیق در بخش دوم این انتقاد نوشته

است.
در رهایی ۴۸ نوشته شده که سرمایه‌ی
بزرگ از اجوبیت حمایت میکنند و
سرمایه‌ی متوسط از دمیرل، بسیا
وامستگی عیان که دمیرل به آمریکا
دارد. آیا این تصور پیش نمیاید که
سرمایه‌ی بزرگ و انحصاری از دمیرل
دفاع میکنند نه متوسط.

انتقاد رفیق به این بخش از نوشته کامسلا
درست است. در این مقاله سهوا اجوبیت
بعضوان مدافع سرمایه‌ی بزرگ معرفی شده
است که این نادرست است. در حقیقت سرمایه
بزرگ و انحصاری از دمیرل دفاع میکند نه
سرمایه‌ی متوسط.

رفیق در سؤال دیگری پیرامون یکی از
مقالات رهایی ۲۹ مینویسد:

"در مقاله‌ای که رفیق هوشنگ محبیسی
نوشته بود (رهایی ۲۹) آورده شده
که در سال ۱۹۲۱ قدرت سیاسی در دست
طبقه‌ی کارگر شوروی بوده است. آیا
این نظر سازمان نیز هست یا نه؟"

ارزیابی سازمان از انقلاب اکتبر شوروی و
ادامه‌ی آن که تا بحال نیز در نوشتجات
مختلف منعکس شده است حکم بر سوسیالیستی
بودن انقلاب و حاکمیت خط مئی پرولتری بر سر
حزب و سایر نهادهای دولتی میداده است.
گرچه بحلل مختلف نطفه‌های بوروکراتیسم در
حزب و جامعه و دولت شوروی از اوایل دهه‌ی
۲۰ بوجود آمده، اما معتقدیم که در سال
۱۹۲۱ علیرغم همه‌ی این نارسایی‌ها حاکمیت
سیاسی هنوز در دست طبقه‌ی کارگر و حزب آن
قرار داشت. از سالهای ۱۹۲۳ بعد بتدریج
دگرگونیهای بسیاری در ترکیب طبقه‌ی
اجتماعی حزب ایجاد شد که ماهیت پرولتری
آنها بهزیر سؤال کشید.

رفیقی که متاسفانه نام خود را ذکر
نکرده است، پرسشهای متعددی را مطرح
ساخته است که پاسخ برخی از آنها به ترتیب
در زیر آمده است.
* رفیق پرسیده است:

"چند جا واژه‌ی روابط تولیدی سوسیالیستی
بچشم ((میخورد))، آیا اعتقاد
بر این است که همانند روابط تولیدی
سرمایه‌داری، روابط تولیدی بنسبام
روابط تولیدی سوسیالیستی هم هست؟
یا شیوه‌ی تولید سوسیالیستی؟ و اگر
چنین باشد آیا این نتیجه گرفته
نمیشود که سوسیالیسم یک فرماسیون
است؟ یا اینکه سوسیالیسم تنها
یک دوران گذار است؟ درک درست
چیست؟"

در اینباره باید بگوئیم که پاسخ این سؤال
بگونه‌ای در پاسخ به سؤال دیگری راجع به
ساختمان سوسیالیسم در شماره‌ی ۴۷ ملحوظ شده
است. در آنجا نوشتیم: "در یک کلام مسا

شیوه‌ی تولید سوسیالیستی را مترادف با شیوه‌ی
تولید کمونیستی و مناسبات سوسیالیستی را
معادل مناسبات کمونیستی میدانیم. بنا بر
این هر جا سخن از چنین شیوه‌ای یا مناسباتی
میرود مقصود روشن است. لیکن یک موضوع
را نیز باید روشن کنیم و آن اینکه بعد از
کسب قدرت توسط طبقه‌ی کارگر و برقراری
دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه
داری به کمونیسم آغاز خواهد شد. در
دوران گذار سوسیالیستی نامیده میشود. در
براین ملاحظه میکنید که واژه‌ی سوسیالیسم در
مفهوم بکار میرود. یعنی از طرفی پسند
دوران گذار اطلاق میشود، ولی در مواردی نیز
که بعنوان فرماسیون از آن یاد میشود طبقا
مقصود همان کمونیسم است. بنا براین
از متن میتوان دریافت که منظور کدامین
بوده است.

* عنوان کتاب "فرماسیونهای اقتصادی ما قبل
سرمایه‌داری"، گرچه از ترجمه‌های ماست، باین
دلیل در فهرست انتشارات چشم نمیخورد که
حاصل تلاش یکی از رفقای ما بوده که بسیاری
اولین بار از مجرای سازمانهای جنبه‌ی علمی
در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) انتشار
یافته است و بنام گروه اتحاد کمونیستی
و یا سازمان وحدت کمونیستی، البته ما هنوز
به مواضع طرح شده در مقدمه‌ی آن اعتقاد
داریم و کتاب را مفید میدانیم. در
این رابطه کتب دیگری نیز منتشر شده است.
* درباره‌ی پیشنهاد شما باید بگوئیم که
"زمینه‌های بیشتر برای تفاهم همکاری میان
نیروهای چپ" را نمیتوان یکجانبه بوجود
آورد. البته ما همواره چه در عمل و چه در
نظر نشان داده‌ایم که آمادگی همکاری اصولی
نیروهای چپ انقلابی هستیم و حتی آنها را بسیار
مفيد ميشماريم و معتقديم هر وحدتي مي‌بايست
از مجرای همکاری بگذرد. بهر حال پیشنهاد
شما در مورد چاپ "بخشهای با ارزش نشریه‌ی
چپ دیگر" در چارچوب نشریه‌ی یک جنبه‌ی واحد
نیروهای چپ ممکن بوده و اقدامی مثبت بشمار
می‌آید لیکن در مورد نشریه‌ی یک سازمان چپ درست
نیست.

* حتما تاکنون قسمتهای اول تا چهارم برخورد
به نظرات سازمان پیکار را نیز ملاحظه
کرده‌اید. برخورد به نظریات جریان‌های دیگر را
نیز سعی خواهیم کرد بتدریج در دستور کار
خود قرار دهیم. البته در این مورد باید در
نظر داشت که با توجه به تعداد سازمانهای
موجود در حال حاضر به امکان پذیر و نه معین
است که به تقدیم آنها بپردازیم. زیرا مقصود
از نقد نظریات دیگران، علاوه بر برخورد به برخی
نظریات خاص، روشن کردن مسائل شورویک نیز
هست. بنابراین، مثلا "پیکار" را نمیتوان
بعنوان یک نمونه از خط ۳ و "رزمندگان"
را بعنوان نمونه‌ی دیگر از خط ۳ نقد کرد.
میتوان گفت باین جریان‌ها در محدوده‌ی ایسر
نمونه‌ها قرار میگیرند. بنابراین در مورد
نقد بر سازمانها مساله‌ی عمده نقیض شدن آن
بیشتر مورد نظر است. بدین خاطر نقد ما
جدل نظری با یک یک سازمانهای موجود نیست.

اگر این ...

که به فکر "تحلیل مسائل" افتاده اند؟ آیا غیر از آشکار شدن چهره‌ی کریمه سرما پیکه داری منبسط به عبا و عمامه و تشدید ناراضی‌ها و آواره شدن بیش از یک میلیون خوزستانی و نقش بر آب شدن تمام آرزوهای مردم وروشدن دست حکومتگران دلیل دیگری دارد؟

آقای بهشتی که به دم لای تله سسیدان و زبان بازی استاد است برای اینکه به سئوالی که احیاناً در ذهن شنودگان‌ش پیدا خواهد شد که پس فرق کار آنها که میگویند تفتیش عقاید نیست با کار شاه ملایم‌سسسون چیست؟ جوابی داشته باشد، میگوید:

"تفتیش عقایدی که ما با آن مخالفیم این است که دنبال یکی بروند و بپا و بگویند آقا عقیده‌ات چیست؟ اگر عقیده‌اش مخالف عقیده‌ی حاکم بود او را بدون هیچ دلیلی زندانی کنند و اذیت و آزار کنند." (همانجا)

مساله کاملاً واضح شد. آقای بهشتی بهشتی "تفتیش عقاید" مخالف نیستند بلکه با نوعی از تفتیش عقاید مخالف اند که "دنبال یکی بروند" و "عقیده‌اش را ببرند". یعنی اگر

شما بعد از چند سالی درس خواندن لیسانس گرفتید و خواستید معلم شوید و آنها از عقاید شما پرسیدند تا گرایش شما را بدانند در واقع مساله خیلی فرق دارد!! تا اینکه آنها

دنبال شما بپایند!! "تفتیش عقاید" هیچ چیز نیست مگر اهرمی برای استثمارکنندگان تا از پخش بشر آگاه‌سازی طبقاتی جلوگیری کنند. زمانی زما سسداران کلیسا و فتووالیسم در جواب گالیه که آنها دعوت به تماشای ستارگان از افرون دوربینش میکرد، تا بدینگونه چرخ زمین را ثابت کند، شکنجه‌های قرون وسطی را روا میداشتند تا بدین گونه ثبات زمین بعنوان مرکز عالم جاودانی بماند و واتیکان مرکز عالم و پاپ هم رهبر عالم قلمداد شود و زمان دیگر خسروگلرخی‌ها و بیژن جزینیا را به جوخه‌های اعدام میسپردند. اکنون نیز پاسداران مکلا و معمم سرمایه‌داری دست به شاهکار میزنند کم سابقه و کسلاً دانشگاه‌ها را میبندند. اینها همه انسواء تفتیش عقایدند که تنها در شکل با یکدیگر متفاوت اند.



انتخابات ...

اسلامی خواهند بود تا بدون دغدغه‌ی خاطرن قدر به اینکار باشند.

آنچه که در فوق بعنوان جهت حرکت جدید امپریالیسم امریکا اشاره شد (و حتی اگر کارش هم انتخاب میشد با مقداری تغییر میبایستی ادامه می یافت) کم و بیش برنامه انحصارات و نمایندگان آنها را نشان میدهد. شک نیست که امپریالیسم در بخشی از خواسته‌های خود موفق خواهد بود ولی عامل تعیین کننده‌ی شکستهای آن، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و نیروهای چپ و دمکرات چه در ایران و چه در شقسط دیگر جهان خواهد بود و شرایط جهانی در هر زمان، وسعت یا محدود بودن همبستگی بین المللی نیز در این میان نقش موثری خواهند داشت.

پایان

جنگ ...

محدود نیروهای چپ بودیم که در آن حمله هذیاتی "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" کرده بورژوازی تردید نکردیم که در خلاف جریان شنا کنیم و در همان وقت در مقالیه‌های در "رهايي"، آموزشهای اولیه‌ی پیشوایان مارکسیسم را درباره‌ی آزادیهای دموکراتیک یادآور شدیم و رابطه‌ی تنگاتنگ یک مبارزه‌ی واقعا ضد امپریالیستی، آزادیهای دموکراتیک و مبارزه‌ی طبقاتی را نشان دادیم. آیا نباید از تجربیات بیست ماه اخیر درس گرفت و امروز از تضاد دو جناح حاکمیت بهره‌برداری کرد؟ اینها از جمله سئوالاتیست که میتوان و باید امروز در جنبش انقلابی ایران مطرح باشد.

اما موضعی که نیروهای انقلابی و دموکرات در مقابل جدالهای دو جناح حاکمیت دارند، تاسف انگیز است و معلوم میشود که این نیروها نه تنها از تجربیات گذشته‌های دور و نزدیک بلکه حداقل از تجربیات همین دو سال اخیر نیز درسی نیاموخته‌اند. مجاهدین خلشق با حمایت کم و بیش آشکار و بدون کمترین انتقاد از بنی صدر، و با پرتو کردن میدان ۱۷ شهریور و میدان آزادی، عملاً به توهیم جدید شده‌ها دامن میزنند. اپورتونیست‌ها و خائنین جنبش کارگری (نظیر فدائیان) با اکثریت، حزب توده و غیره) همچنان "خرده بورژوازی" را "ضد امپریالیستی"، "خلفی" و "ناوابسته" میدانند و از فاشیست‌های حزب جمهوری اسلامی در مقابل "بورژوا-لیبرال" ها، حمایت میکنند.

بخش بزرگی از نیروهای چپ انقلابی.

بقیه در صفحه ۲۰

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

نقدی بر...

و تاثیر متقابل پدیدها را ندیده گرفتسن .
نه زیربنا خود پدید روینا میآرد . و نه
روینا . زیربنا تعیین کننده ی تاریخی روینا است .
بطور مشخص ، هر دو بر یکدیگر تاثیر
میگذارند . بگذارید یکبار دیگر این نکته را
درغنا ی خود از زبان انگاس تکرار کنیم :

"... بنا بر درک ماتریالیستی تاریخ ،
عنصر تعیین کننده ی نهایی در تاریخ ،
تولید و تجدید تولید زندگی واقعی
است . نه مارکس و نه من ، هرگز
چیزی بیش از این نگفته ایم . بنا بر
این اگر کسی آنرا تحریف کند و بگوید
عنصر اقتصادی تنها عامل تعیین کننده
است ، این نظریه را به یک عبارت بسی
معنی ، مزخرف و انتزاعی تبدیل کرده
است . وضع اقتصادی پایه است و لسی
عناصر مختلف روینا شکل های سیاسی
مبارزه ی طبقاتی و نتایج آن یعنی :
شهادت هایی که توسط طبقات پیروز بعد
از یک جنگ موفق و غیره بنا میشوند ،
شکلهای قضایی ، و حتی انعکاس تمام
این مبارزات بالفعل در مفر شرکت
کنندگان ، تئوری های سیاسی ، قضایی ،
فلسفی ، تئوریات دینی و گسترش بیشتر
آنها به سیستم های جزی - نسی
اشارت خود را بر مسیر مبارزات تاریخی
باقی میگذارند و در بسیاری از موارد
در تعیین یکی آنها نقش غالب را ایفا
میکنند"

اندلس (به جوزف بلوخ)

بنابراین ، شاید اکنون واضح تر باشد که
در ادامه ی این اکسپوزیسم و آن اراده گرایی ،
چگونه رویزیونیسم بر شوروی و چین غالب شد .
شاید اکنون پیوندی و ابتذال تئوری "بیکار"

در "لانه کردن جاسوسان در حزب" حتی برای
سرسخت ترین هواداران آنها ثابت شده باشد ،
شاید تئوری "مرگ رهبر" ، مرگ استالین ، مرگ
ماثو ، و تئوریهای مشابه مانند حرکات "غیر
منتظره و تاسف آور انورخوجه" نیازی به افشا
مجدد نداشته باشند .

مبارزه ی عظیم تاریخ ، رفقا ! جسدال
همیشه موجود طبقاتی ، خود را از طریق
مقابله ی ایدئولوژیها اعمال میکند . در شکل
های آشنا و نا آشنا ، طبقات و مبارزات
آنها را صرفا با مصادره ی اموال آنها از بین
نمی توان برد . طبقات و مبارزات آنها را با
ترور و ارباب نیز از میان نمیتوان برد . در
تجربه ی بزرگ تاریخ ، آن کم که بخواهد ، جدال
طبقاتی را بعد مبارزه ی افراد ، لانه کردن
این جاسوس و آن خائن در صفایین یا آن طبقه ،
کودتا و توطئه ی امپریالیستها تقلیل دهد ،
مستحق سزانش است . و شما رفقای "بیکار"
در این تقلیل مارکسیسم ، در این بی اعتنایی
به ماتریالیسم تاریخی از سوزش سخت میسری
نیستید .

ادامه دارد

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی
خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد .
کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید
بما برسانید .

پرتو آوازه ی اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

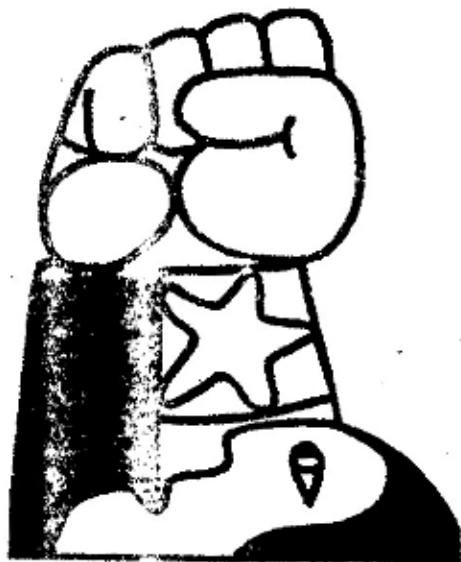
جنگ و تجاوز

درس هوشمندانه‌ای که به خرد دیورژواهای
ناکشیا میدهد:

"آدمها، برای اینکه راه بروند، اول
باید خیزیدن را یاد بگیرند، بعد روی
پاهای بایستند، بعد قدم اول را بردارند
و کم کم راه رفتن را یاد بگیرند،
تا بالاخره در مارا تین شرکت کنند.
به همین ترتیب، یک جنبش انقلابی
یک شبه درست نمیشود."

این تاریخ زندگی، تاریخ یک شخص است،
اما تاریخ یک طبقه و یک کشور هم هست،
یک کشور، بولیوی، که بسیاری کشورهایی
دیگر - از زمانهای دور که اسپانیایی‌ها
نفره‌ی پوتوسی را میسرند تا واقعیت دوزخی
امروز در معادن قلع - با ویدها دارند.
یک طبقه، طبقه‌ی کارگر بولیوی، صاحب
سنت دیرین مبارزه، به اندازه‌ی خلافتش
شجاع هم هست. از این روش که شهادتنامه‌ی
دمیتیلای که بزبانی ساده داستان زندگی
ساده‌اش را برای ما میگوید، اقتضای را به
چیزی بیش از آمار تبدیل میکند، تاریخ
را از موزه‌ها نجات میدهد و به زندگی
روزانه باز میگرداند، و ایستاد گوشت و خونی
حقیقت سیاست را به چنگ می‌آورد.

مثلا، ایالات متحده، طول جنگ جهانی دوم
مقادیر عظیمی قلع را با بهایی که عنوان
"همکارهای دموکراتیک" بر آن بود خرید
بهایی بسیار بیش از بازار آزاد - سهم
"همکاری" بولیوی به اندازه‌ای بود که این
کشور در سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵، ۱/۶ میلیارد
دلار (به نرخ ۱۹۷۷) زیان کرد. بیشتر آن
قلعی که ایالات متحده به چنان بهایی
نازلی خرید به "ذخیره‌های استراتژیک"
رفت. امروز این ذخیره‌های استراتژیک
بستن راه هر افزایش "بیش از اندازه‌ی"
بهایی جهانی قلع را برای ایالات متحده -
بزرگترین مصرف‌کننده‌ی آن - ممکن میکند. ●



دمیتیلای توری ژنرال هوگو با تیر با اعتماد
غذایی که مثل آتش همه جا را فرا گرفت
سورگون شد. چهار زن از معدن، که دمیتیلای
هم در میانشان بود، به آرامی و سرخستی آن
را راه انداختند.



"وقتی مادرم مرد، مردم ما را نگاه
کردند و گفتند: به چاره‌ها، پنج تا دختر
بدون یک مرد کوچولو... به چه دردی میخورد؟
بهتره که بیرون، دمیتیلای، خواهر بزرگترشان
اداره‌ی خانه را بدست میگیرد. ده سال
دارد. در مدرسه معلم‌ها کتکش میزنند چون
مشقش را ننوشته است، در خانه پدرش کتکش
میزند چون اصرار دارد به مدرسه برود، پس
برای اینکه بچه‌های کوچکتر گریه نکنند، یا
شام حاضر نکرده، یا فقط همین که پدرش مست
گرفته و پر از خشم است که باید خالیش کند.
سلسله‌ای از تحقیرها: پدرش، کارگر مبارزی
که رژیم دیکتاتور است، جان رفتاری را به
دمیتیلای میکند که رژیم یا خود او میکند.

در سالهای بعد برای دمیتیلای جلب
احترام شود و رفتاری مذکورش آسانتر نباشد.
عضویت در حزب؟ عضویت در اتحادیه؟ فعالیت
سیاسی؟ برای زن‌ها نیست.

زبان دمیتیلای، علیرغم رشد فکری و
سطح بالای آگاهی وی، گاهی نشان از ایدئولوژی
از خود بی‌خودانه ساز جامه‌ای دارد که او را
پرورده است. هنوز از "مردها و زن‌هایشان"
(تاکید بر مالکیت زن توسط مرد است، مترجم)
حرف میزنند و از او که زن بجای است، هنوز
شجاعت را "مردانگی" و "سلوار به پا داشتن"
توصیف میکنند.



شهادت‌نامه‌ی دمیتیلای از زندگی، که
موشما ویش از آنرا بنحوی قابل تحسین مرتب
کرده است، معدنی غنی از فرهنگ مردم است.
با بیانی شیوا هم و حش و هم زیبایی
موقعیتها را نمایش می‌کند. از کودکی
بی (تعطیلی) یکشنبه و بی اسباب بازی،
تا زایشیدن بچه‌ی هفتش، پا شولا، در حالیکه
از دست پلیس مخفی شده بود. در جا بجای
کتاب معنه‌هایی هست که خواننده را به شدت
جلب میکند. معنه‌های بزرگ و پر از جمعیت -
تظاهرات کارگران، کشتارها، نبردهای ناممکن
لوله‌ی دینامیت در برابر تیربارهای ارتش.
معنه‌های بی‌انت شخصی، مانند جنگ و گریز
شبان، که پدرش عیش گذشت و با فریب
تهدیدش میکرد که کتکش میزند، در حالیکه او
همراه مردی که بعداً شورش شد در کاریزی
قایم شده بود و انتظار صبح را میکشید.
مشاهدات سیاسی دمیتیلای در بزبانی کلی گرا
پیچیده شده، و پاره‌ای از داوریهایی او
دلیرانه بنظر میرسد. مثلا، کاریکاتورها و سخن
از جنبش فمینیست ها در کشورهای توسعه
یافته، این همواره، در زیر و پشت کلی‌گویی
و داوریهایی خواه، آدم، علی‌سلیم و قدرت
"توفانهای مردم" را می‌بیند. مثلا، توضیح
ساده اما با آرزو و آرزو از ارزش اضافی
حاصل از قلع بیاد می‌آورد، پس در آن

حنگ بین دو...

میران و نامممانند. از یکطرف، اینجانبان گروهها و سازمانها نسبت به عملکرد بیست و ماهی حزب جمهوری اسلامی و دستگاههای مری و نامری سرکوب آن کم کم (هر چند با تاخیر ولی بهر حال) آگاهی یافته اند و به چشم انداز بسیار تاریکی که حاکمیت مطلق العنان این حزب ترسم میکند بخوبی واقفند و از جانب دیگر بعزت نداشتن تحلیل و یا انحرافات ایدئولوژیک دفاع از آزادیهای دموکراتیک را چیزی در شان "ایرانها" میداندارند و پسا از ترس شرجی گریها و سفسطه با فیهیهای اپورتونیستهای جنیش چسب دم فرو میبندند. غالباً ایشان در گفتگوهای خصوصی چیزی جز آن میگویند که در برآید و سبشان عنوان میشود. حرکت نه از تحلیل شرایط بلکه از روی جزئیات بد آموخته، ملاجه کاریهای فرصت طلبانه و گمراه کننده صورت میگیرد.

هتأامیکه در سال ۱۳۵۶ بدنیال چیراغ سبز امپریالیسم امریکا بورژوا لیبرالهیسم (بدون کیومه) از خواب خرگوشی بیدار شدند و عربزه نویسی ها آغاز گردید (و اگر حفاقتهای ذاتی شاه نبود و وی بدنیال حوادث تنعید و بید و همواره چند قدم از حوادث عقبتر شمیماند، روی کار آمدن آنها بسیار محتمل بود)، ما اولین ایران نویسیتی بودیم که خطی بر بورژوا لیبرالها را پیش بینی کردیم و از همان آغاز در عدد افشا و ماهیت آنها برآمدیم. در آنروز حزب توده و چریکهای فدایی خلق در رویان همگام با لیبرالها "خواب جبهه های واحد شورای" و "جبهه های واحد ضد دیکتاتوری" میبندند. آنها هنوز کشف نکرده بودند (و) که لیبرالها سرمایه دارند و سرمایه داران به نوعی راد بسوی امپریالیسم میبندند. کافسی است نگاشته به رشته های این سازمانها در آن دوران افتاخت و درهم گویی های آنزمان را با فرصت طلبیهای غا پریشان گویانه کنونی آنها مقایسه کرد. جمله آنزمان آنها به ما این بود که شورای فانیل ازاد منشانه لیبرالها را نمیبینی و در تشکیل جبهه های واحد ضد دیکتاتوری اختلا نمیکشیم.

سیر سریع وقایع اما چرخشی دیگر بخود گرفت. تحفایش انقلابی از یکطرف، قدرت سازماندهی و زمینه های آماده سنتی برای عوام فریبی روحانیون از طرف دیگر از جمله عواملی بودند که سبب شد که روحانیون برهبری آیت الله خمینی، بر موج ناراضایی توده سوار شوند و قدرت و نفوذ توده ها از رژیم منفور شاه را وجهه المانع برای اهداف ارتجاعی خود قرار دهند. مگر در همان زمان از میسمان تمام گروهها و سازمانهای داخل و خارج کشور، تنها جریبی بودیم که خطر را جدی گرفت و به منظور مهارت نیروهای انقلابی، چهار ماه قبل از قیام بهمن ۵۷، دو کتاب (یکی بنام سازمان و دیگر به امفایکی از رفقا) انتشارت داد و در آنها با هیت طبقه ای و وعده های پوچ و عوام فریبانه و سرکوبگرانه ی کسانسی را افشا کرد که چند ماه بعد حاکم تر سرخوشت

میلیونها انسانی شدند که از جبار و ستم حکومت منفور شاه و امپریالیسم جهان آموخته بودند. نیروهای انقلابی جامعه، در آن ایام، به اندازه ی توده ها متوهم بودند و ماهی بعد از انقلاب شکست خورده ی توده ها - افسوس! چه دیر - به ماهیت واقعی حاکمان جدید پیسی بردند (میگذریم از اینکه کم نیستند کسانی که هنوز هم بیست ماه پس از قیام، چون کیک سر - شان را همچنان بزیر برف نگاه داشته اند). و امروز تجربیات قبل از قیام بیست و بیسوی دیگر در پیش روی ماست. توهم توده ها در جهت معکوس حرکت میکند. نیروی چپ امسا، هنوز بدیلی برای حاکمیت نیست. سهل است با ریزه خواری خوان این یا آن جناح حاکمیت، اعتبار و پرستیژ گذشته خود را تا اندازه ی زیادی از بین برده است. توده ها از زیر سلطه ی بورژوازی بوروکرات - نظامی باند شاه به زیر مهمیز حاکمیت خرده بورژوازی - بورژوازی کشیده شدند و سپس بخشی از آنان به خرده بورژوازی پشت کرد. و مجدداً بسوی توهمهای آفریده شده توسط بورژوازی روی نبردند. و در اینجا چپ صرفاً کاتالیزور انتقال قدرت و خسر سواری این یا آن جناح شد.

از شعارهای بسیج کننده ی مردمی، بسیار مبارزه ی ضد امپریالیسمی را خرده بورژوازی بدست گرفت و سراسیمه و از خود بیخود بزیر عبا ی فاشیستهای ضد امپریالیسمت (ا) رفت. شعار مهم دیگر، مبارزه برای آزادی، برای آزادیهای دموکراتیک، برای حق و دموکراتیک، برای دموکراسی آذین عادل و باطل ماند و آنقدر مورد بی اعتنایی و حتی خصومت (بخش مهمی از چپ قرار گرفت تا آنکه جناب بنی صدر و شرکاء آنها، مبارزه با رقیبا، برای فریب مردم و بسیج آنها به دور خود برگرفتند!

برای آنانکه به ماهیت جناحهای حاکمیت واقفند این نکته مسلم است که ادبیات فشیستی بنی صدرها و تطبیق داده ها بهمان تنبذ اندازه گدایانه است که ضد امپریالیسمت بسوی فاشیستها، فریاد آزادیخواهی از کلسبوی تطبیق داده به نعره شیراز تازی سر میمانند! درست بهمان صورت که گروگانگیری "ضد ستم امپریالیستهای" مانند یاران بنی، محنت بازی مسخو ر کننده ی شعبده گران را میماند. اینها، همانطور که گفتیم برای کسانیکه از مسائل تحلیل دارند اموری مسلمند. اما برای توده های مردم؟ برای کسانی که خرد شده و در زیر مهمیز ارتجاع دستها را ملتصات شده دراز میکنند چه؟ برای میلیونها و میلیونها خورده ی "سپهسالار ایران" چه؟

متی کمونیستها در اینجا بر پا شده ی تشخیص دو ساله باید متکی باشد. این آنکه تشخیص دهد که بعزت ضعف اردوی بودی که ناشی از اشتباهات و احیاناً خیانتها متعدد است توده ی مردم فعللاً بسوی "بورژوا لیبرالها" چشم امید دوخته اند. دوم آنکه تشخیص دهد که

جنگ بین دو...

بارهای از شعارهای "لیبرالها" - علییرغم متغلبانه بودن اظهار آنها توسط لیبرالها - شعارهایی است که مردم طالب آن هستند. مردم طالب آزادی هستند. و آزادی حق مردم است. بدین ترتیب همانطور که در مورد گروگانگیری، مشی درست این نبود که گفته شود گروگانگیری نادرست است، مبارزه ضد امپریالیستی نادرست است، بلکه درست این بود که گفته شود مبارزه ضد امپریالیستی امر واجبی است ولی این فرقه مدعی برآستی ضد امپریالیست نیستند، هنوز با آمریکا سر و سر دارند، هنوز قراردادهای شاه با امپریالیسم را محترم می‌شمرند، که مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه‌داری جدا نیست، ...

این فرقه‌ای اخیر نیز، نه بر عنوان کردن شعارهای آزادیخواهانه، بلکه در غیرمادقانه بودن، متغلبانه بودن، ... آن باید تاکید کرد. بهتر است "بورژوا - لیبرالها" با فاشیستها (به هر دلیل) بجنگند تا اینکه در صلح باشند اما نه شرط اینکه نیروهای دموکرات و انقلاب نگذارند توده‌ها بدام توهم جدید بیفتند. بر آنکه کسانی مانند مجاهدین نیروی بسیج کننده و در حقیقت کمک کننده به تحقیق توده‌ها را حول توهمی جدید سازند. و باز، بشرط آنکه چپ سردرگم از تفرس بورژوایی بودن ماهیت لیبرالها، با شعار دولت آزادیخواهی مبارزه نکند و در ذهنیت مسخ شده‌ی خویش نپندارد که آزادیخواهی منحصر به بورژوازی است. به چنین "چپی" باید گفته شد تنها آزادیخواهی منحصر به بورژوازی نیست بلکه در این عصر متعلق به آن نیز نیست، و از آن مهمتر در کشورهای نو مستعمره در جهان سرمایه‌داری عقب مانده نه خواست و نه امکان تحقق آن توسط بورژوازی نیز نیست. "آزادیخواهی" نعره‌ای است که تنها هنگامی که منافع بخشی از بورژوازی در جدالها بخطر می‌افتد از دهانش شنیده میشود. این نعره بیان جنگ است و چه نعره‌ی گویایی است. نشانه‌ی آنست که فی‌المثل جنگ خورده بورژوازی و بورژوازی مغلوبه شده است. نشانه‌ی آنست که تضادها تشدید یافته است. نشانه‌ی آنست که نیروی دیگر اجتماعاتی، پرولتاریا و همه‌ی کمونیستها بشرط داشتن درایت و کفایت میتوانند از موقعیت استفاده کنند. چه بهتر که بورژوا - لیبرالهای تقلبی و غیر تقلبی، با گیومه و بدون گیومه، فریاد آزادیخواهی بدهند، اگر چه اجازه ندهد که توهمی جدید آفریده شود، بهره‌بردار اصلی اوست. چه بهتر که زهرا خانم و رفیقش بجای آنکه بازو در بازو ببندازند، جنگ در جنگ بپفکنند. اگر چه آنقدر فراست داشته باشند که نهایت کار را ببینند و آنقدر سیاست داشته باشند که نگذارند توده‌ها مجذوب این جنگ اندازی شوند، از این مساله باید استقبال کند. باید به آقای قطب زاده و بنی صدر

و شرکاء بگویند که میدانیم متغلبانه آزادی - خواه شده‌اید، میدانیم که ریاکاران - می‌جنگید، ولی بجنگید، چون در جنگ شما و یا - ان دیروزتان است که امید فرجی هست. چون در جنگ شماست که ما ممکن است بتوانیم نفسی بکشیم. و چون گفته‌اند شغال بیشه‌ی مازندران را، نگیرد جزنگ مازندران! پس، بهترین شی ممکن اذامه‌ی جنگ چنا - حهای حاکمیت است بشرط آنکه نیروهای چپ آگاهی و کفایت لازم را داشته باشند. این نکته نیز درست است که اگر قرار به برخورد قطعی یکی از جناحهای حاکمیت باشد، با آنکه امکان بود بورژوا - لیبرالها در کوتاه مدت ضعیف‌تر است ولی معیذاً برد بورژوا - لیبرالها - قبل از تثبیت نهایی و ظهور ماهیت واقعیشان - میتواند امکان حرکت پیشتری بطور موقت برای نیروهای چپ در بر داشته باشد (در دموکراسی بورژوایی بی‌رحال بیش از فاشیسم امکان حرکت نیروهای پرولتری فراغم است) معیذاً باید دانست و بر این نکته تاکید کرد که در شرایط جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ما، هم بخاطر ماهیت وابسته - بورژوازی لیبرال، هم بخاطر ماهیت سرمایه، و هم بخاطر ماهیت امپریالیسم، این نوع دموکراسی نیم بند بسیار سطحی، بسیار گذرا و بسیار ناپایدار است. بورژوازی لیبرال ممکن است در صورت تشویش بر فاشیستها نتواند بلافاصله خفان تاویل ایجاد کند (هر چند احتمال این تفوق ضعیف است) ولی این امر را پس از تثبیت و - محتملاً بخاطر تثبیت - خواهد کرد. باید درایت بسیار داشت که در این دوران کوتاه عدم تثبیت (کهما اینکه در فوق آمد)، بهره - برداری لازم را برای پیشبرد امر مبارزه‌ی طبقه کارگر کرد.

تکلیفی که بخش اعظم چپ‌کنونی اگر نتواند عمیق نیاید از ادای آن عاجز خواهد ماند و یکبار دیگر شاهد تبدیل سپهسالار ایران به سردار سپه ایران خواهد شد.

رفقا!

در تکمیل و پیش

رهائی بگوشید



۱۶ آذر، روز دانشجو ...

میکوید، اگر مشتهای گره کرده را با مسلهای پاسدارانش جواب میگوید، اگر با انتساب تیسارهای آریا مهری و سرکوب خلق عرب زمینها و جنگی اینچنین خائن براندازمیشود، اگر چشم دیدن دانشجو و دانشگاه را ندارد، اگر با علم کردن "دانشجویان خط امام"، مرگ را به بازی میگیرد، چه پاک! که مردم ما تجاربی پربار از سرنگونی دیگر خا میان سرمایه اندوخته اند که در پرتو سمت یابی صحیح میتوانند منجر به ایجاد جامعه ای عساری از ستمهای جامعه سرمایه داری گردد.

دانشجویان نیز در جریان تسخیر دانشگاه توسط جما قدازان، پاسداران و عده ای از مردم تحریک شده آموختند که نداشتن ارتباط توده ای وسیع، نداشتن پایگاه های استوار در میان مردم چگونه میتواند در عرصه مبارزه طبقاتی، زمانیکه ضد انقلاب به آخربستن دستاویزهایش متشبث میشود زیان بخش باشد و چگونه سببی پشتیبان ماندن و در نتیجه ضربه پذیر شدن، میگردد و رفع این نقص را در سربلوحه برنامه ای مبارزاتیان قرار دادند.

اکنون که حرکت اعتراضی مردم میسرود تا به احتمال زیاد خیزش جنبشهای خودبخودی را موجب گردد، بر دانشجویان است که با آغاز "اتحاد عمل" بر سر مسایل اولیه اما اصولی - بدون درگیر شدن بر سر جزئیات - مانند بازگشایی دانشگاهها، راهپیمایی های با شعارهای مشخص حول بازگشایی دانشگاهها و ... زمینه ای اتصال حرکت اعتراضی مردم و حرکت دانشجویی را فراهم سازند.

بر دانشجویان است که در شرایط فعلی که صدها هزار دانش آموز خوزستانی بی مدرسه مانده اند، مدارس کردستان تعطیل اند و دانش آموزان ده ها مدرسه در حال تحصن اند و یا مدارسشان در آستانه انحلال بسر میبرند در تعمیق و ریشه یابی مسایل دانش آموزی و هم چنین در پیوند هر چه بیشتر با جنبش دانش آموزان بکوشند.

- * برافراشته تر با دیرچرخ مبارزات دانشجویی، دانش آموزی
- * پیش بسوی پیوند دادن جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی
- * مرگ بر امپریالیسم و سرمایه داری

"۱۶ آذر" امسال در شرایطی فرا میرسد که تمام دانشگاهها توسط خامیان سرمایه به زنجیر کشیده شده اند. در شرایطی که ده ها هزار دانشجو از دانشگاههایشان رانده شده اند و به صفوف میلیونی بیکاران پیوسته اند، در شرایطی که جنگ ارتجاعی غیرعادلانه بین ایران و عراق همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده و روز بروز شکاف بین انقلاب و ضد انقلاب را عمیقتر و وسیعتر میکند.

سال پیش در چنین روزهایی دانشجویان فریاد میکشیدند و یورش فاشیستی رژیم را به خلق قهرمان کرده خلقی که در راه خودمختاری پیشقدم بود محکوم مینمودند. آنها همچون زمان دیکتاتوری شاه در صفوفی بهم فشرده اسناد محکومیت رژیم را رو میکردند.

اما امسال، علیرغم گنج سربیهایی که دامنگیر نیروهای چپ شده تا حدی که بجای دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در صدد "دفاع از مین" سرمایه داری بر آمده اند، علیرغم رخنه دانیان (اکثریت) و روکردن آنها به حکومتگران و شتاب وحشتناکشان به سقوط در منجانب رفورمیسم و رویزیونیسم، نبودن یکی از سنگرهای عمده مبارزه - دانشگاه - در ترک تازیهای نیشرمانه ای رژیم نقشی اساسی بازی میکند.

اگر "۱۶ آذر" و "۱۳ آبان" هاداغهای تنگی هستند بر چهره ی منقور حکومت شاه، روزهایی همچون "اول اردیبهشت" امسال، روزیکه عمده ی حساب شده ی رژیم - سبب مقاومت سراسری دانشجویان گردید، تا حدی که دانشجویان شب و روز از سنگرشان دفاع کردند و حماسه ها آفریدند فراموش نشدنی و جاوید خواهد ماند.

مقاومت یکپارچه ی دانشجویان دانشگاه تربیت معلم "همچون خاری در چشم رژیم فرو رفت، بطوریکه فردای روزهای درگیری مردم فوج فوج به زیارت مسند قهر ارتجاعی و خشونت حکومتگران میپرداختند.

با مسلسل بستن بستن دانشجویان دانشگاه "جندی ناپورا هواز"، دستگیری صدها دانشجوی مدافع "باز بودن دانشگاه"، تجاوز به دختران دانشجویان، اعدامها و ده ها نمونه ی دیگر، تماما گواهی بر یک چیز است: "تیرس و وحشت مرگبار حکومتگران از افشاء شدن".

وای! روزها در تاریخ ثبت میشوند و سپاههای را بوجود میآورند که با قهروری خشم آکن و توفنده به بستن پرونده ی حکومت سرمایه داران منجر خواهد شد. انار رژیم با مشتبه دهان آزادیخواهان